

بازنمایی وطن در میان ذهنیت مهاجران: رهیافتی نظری به دیاسپورای ایرانی

سعیده سعیدی*

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۰/۰۹ تاریخ بازنگری: ۹۹/۰۳/۲۱ تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۴/۰۲

چکیده

در سال‌های اخیر مهاجرت به تجربه‌زیسته بسیاری از ایرانیان مبدل شده است. مطالعه دیاسپورای ایرانی پیش‌درآمد فهم روابط فراملی و همچنین بازگشت به‌عنوان استراتژی مهاجران در ارتباط با کشور مبدأ است. این پژوهش با تمرکز بر جامعه مهاجران ایرانی در کشور آلمان به دنبال شناخت مختصات دیاسپورای ایرانی است که از خلال آن تصویری جامع از میان‌ذهنیت مهاجران نسبت به مفهوم وطن، ارتباط با آن و همچنین فهم تعاملات دیاسپوریک ارائه نماید. این مطالعه در چارچوب پارادایم کیفی و با رویکردهای مردم‌نگارانه به‌صورت میدانی انجام شده و تکنیک‌های گردآوری داده‌ها مصاحبه نیمه‌ساختار یافته (۴۸ مهاجر ایرانی ساکن آلمان) و مصاحبه متخصصان (۹ انجمن فعال مهاجران)، مشاهده مشارکتی و بررسی‌های اسنادی است. دلایل متعددی همچون زمان مهاجرت، انگیزه‌های خروج از کشور، تنوع قومیتی، مذهبی، سوگیری‌های سیاسی و ایدئولوژیک، مرزبندی‌های نسلی، وضعیت اقامتی، پایگاه طبقاتی و همچنین نحوه ارتباط با کشور مبدأ منجر به پررنگ شدن مرزهای هویتی در میان مهاجران ایرانی شده به‌طوری که دیاسپورایی ناهمگون، متنوع، پیچیده، چهل‌تکه و چندلایه را شکل داده است. این مسأله در مصرف فرهنگی مهاجران و همچنین جغرافیایی زدایی از وطن نمود یافته و به ضعف هویت دیاسپوریک و تعاملات درون دیاسپورا منجر شده است. همچنین مفهوم وطن به‌عنوان برساختی متصور در میان‌ذهنیت دیاسپورا ایرانی در آلمان سه بعد معنایی عاطفی/فرهنگی، ملی/جغرافیایی و مذهبی/سیاسی داشته و وابستگی مهاجران به وطن در سه سطح وابستگی قوی، وابستگی پاندولی و وابستگی ضعیف قابل‌تحلیل است.

واژگان کلیدی: دیاسپورا، وطن، فراملی‌گرایی، ایرانیان در آلمان، میان‌ذهنیت، هویت.

* استادیار انسان‌شناسی پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری. Saidi@iscs.ac.ir

طرح مسأله

تحرک مکانی افراد صبغه‌ای به دیرینه خلق بشر دارد و جماعت‌های انسانی همواره به دلایل متنوعی همچون دستیابی به معاش، امنیت و آینده‌ای بهتر چه در داخل مرزهای ملی و چه به دلیل توسعه و سهولت حمل‌ونقل و ارتباطات، در ورای مرزهای جغرافیایی به مهاجرت دست‌زده‌اند. مهاجرت همواره یک جز مهم شهرنشینی، توسعه اقتصادی، تغییرات اجتماعی و سازمان سیاسی بوده و به تغییر پایگاه، شغل و موقعیت مکانی افراد می‌انجامد و روند آن در سال‌های اخیر به صورت پرشتابی افزایش یافته است. مهاجر بین‌المللی به فردی اطلاق می‌گردد که بیش از یک سال در کشوری غیر از کشور محل اقامت خود اسکان داشته باشد که تعداد مهاجران با رشدی شتابان به ۲۷۲ میلیون نفر در سال ۲۰۱۹ رسیده است. در ادبیات نوین مهاجرت از "چرخه تحرک مکانی"^۱ یاد می‌شود که حرکت جمعیت‌های انسانی را یک فرایند چندوجهی دانسته که می‌توان آن را در سه فاز مورد تحلیل قرارداد که در شکل زیر آورده شده است:



شکل ۱: چرخه تحرک مکانی

Figure 1: Mobility Continuum

بازنمایی وطن در میان‌ذهنیت مهاجران: رهیافتی نظری به دیاسپورای ایرانی ۱۱۷

تمرکز این پژوهش بر دیاسپورا و فراملی‌گرایی^۱ ایرانی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین حوزه‌های مطالعاتی نوظهور در ادبیات مهاجرت است. به‌نظر می‌رسد فهم مختصات دیاسپورای ایرانی نه‌تنها به افزایش بهره‌مندی از سرمایه انسانی مهاجران از طریق روابط فراملی‌گرایانه با کشور مبدأ می‌انجامد بلکه به واکاوی شکل‌گیری فانتزی مهاجرت و موج حرکت به سوی جغرافیای خیال‌اندودی تحت عنوان "خارج" در میان‌ذهنیت^۲ ایرانیان کمک خواهد کرد. این پژوهش نگاهی انسان‌شناختی به موضوع مهاجرت‌های بین‌المللی داشته و به‌صورت عامدانه با فربه کردن بخش نظری به دنبال فهم جغرافیای ذهنی مهاجران نسبت به عناصر کلیدی تشکیل‌دهنده هویت دیاسپوریک است و به‌منظور نگاه عملیاتی‌تر به موضوع، مطالعه میدانی در خصوص دیاسپورای ایرانی در کشور آلمان با تمرکز بر چالش‌های سازمان‌دهی اجتماعی مهاجران ایرانی صورت پذیرفته است. در این راستا سؤالات پژوهش بدین شرح است:

۱. مختصات و ویژگی‌های دیاسپورای ایرانی چیست؟
۲. مفهوم وطن^۳ در دیاسپورای ایرانی چگونه بازنمایی می‌شود؟
۳. ارتباط ذهنی و عینی با وطن به‌عنوان یکی از مهم‌ترین شاکله‌های دیاسپورا در میان مهاجران ایرانی چگونه دنبال می‌شود؟
۴. سازمان‌دهی اجتماعی (تعاملات دیاسپوریک) در دیاسپورای ایرانی با چه چالش‌هایی مواجه است؟ (مطالعات موردی تشکل‌های فعال در میان ایرانیان ساکن در آلمان)

پیشینه پژوهش

بخش بزرگی از مطالعات صورت گرفته در آکادمیای ایران بر بخش اول چرخه مهاجرت (برون‌کوچی) و صرفاً محدود به مهاجرت‌های تحصیلی و کاری که از آن به "فرار مغزها" یاد می‌شود تمرکز داشته و به بررسی چرایی تصمیم افراد به جلای وطن و ادامه تحصیل در آن‌سوی مرزها پرداخته‌اند (Tavakol, 2011; Ghaneirad, 2017). اگرچه مهاجرت و مهاجران ایرانی در خارج از کشور به‌عنوان موضوعی اجتماعی همواره موردتوجه رسانه‌ها بوده است اما در دو بخش بعدی (مطالعه دیاسپورای ایرانی و مهاجرت‌های بازگشتی)

1. Transnationalism
2. Intersubjectivity
3. Homeland

تحقیقات میدانی و کتابخانه‌ای بسیار محدودی صورت پذیرفته است. در سطح جهانی مطالعات قابل اتکایی در باب مهاجرت بازگشتی با تنوع جغرافیایی نسبتاً وسیعی صورت گرفته است. به‌عنوان نمونه پژوهش‌های ون هوت (2016) و مورتسن (2014) به‌صورت میدانی به بازگشت مهاجران بین‌المللی به کشور مبدأ و نقش مهاجران در توسعه زادگاهی پرداخته‌اند. از جمله ابعاد مغفول مانده در حوزه مطالعات مهاجرتی، موضوع مهاجرت‌های بازگشتی در ایران است و به‌جز مطالعه سعیدی (2020) پژوهش آکادمیک دیگری موجود نمی‌باشد.

در بخش دوم چرخه تحرک مکانی مطالعه دیاسپورای ایرانی پیش‌درآمد فهم روابط فراملی و همچنین بازگشت به‌عنوان یکی از استراتژی‌های مهاجران در ارتباط با کشور مبدأ است. در این راستا مجموعه‌ای از نوشته‌ها در خصوص وضعیت زندگی مهاجران ایرانی در دیاسپورا منتشر شده که البته به نظر می‌رسد بیشتر رویکردی داستان‌نویسی و بیان خاطرات فردی است و الزاماً تحلیل نظری به عرصه مطالعات دیاسپوریک اضافه نموده‌اند. نمونه پژوهش‌های تحلیلی‌تر عمدتاً توسط محققین خارج از کشور ارائه شده که در فهم روابط درهم‌تنیده دیاسپورای ایرانی داده‌های عینی و نظری قابل اتکایی را تولید نموده‌اند. تمرکز مطالعات بر دیاسپورای ایرانی (Mohabbat-Kar, 2016) در آمریکا (Naficy, 1993)، کانادا (Rajabi, 2007)، اتریش (Bastani Ghomsheh, 2003)، آلمان (Khosravi & Graham, 2004)، سوئد (Naderi & Bayat, 2016)، انگلستان (Change Institute, 2009) و استرالیا (McAuliffe, 1997; Naghdi, 2010) بوده است. در داخل کشور عمدتاً بر دیاسپورای آرامنه (Valizadeh & Alizadeh, 2007)، صائبین مندایی (Arabestani, 2019)، ایرانیان بهوپال (Rahmani & Sharbafchizadeh, 2012) و دیاسپورای کرد (Abdollahpour et al., 2017) تمرکز داشته است. تحقیقات صورت گرفته از سوی پژوهشگران حوزه ادبیات فارسی (Darzinezhad & Baradaran Jamili, 2017) و ادبیات انگلیسی (Borbor, 2014) تا حدی خلأ مطالعات نظری در حوزه دیاسپورا را ذیل "ادبیات دیاسپورا" پوشش داده‌اند اما به نظر می‌سد در حوزه علوم اجتماعی پژوهشی که با پشتوانه نظری فربه مطالعه‌ای میدانی از هویت دیاسپوریک ایرانیان انجام داده باشد موجود نیست و این پژوهش با تمرکز بر مهاجران ایرانی در کشور آلمان به دنبال ارائه تصویری جامع و چندوجهی از میان‌ذهنیت مهاجران نسبت به مفهوم وطن، ارتباط با آن و همچنین فهم تعاملات دیاسپوریک است.

روش پژوهش

با توجه به اهداف پژوهش، در این مطالعه در چارچوب پارادایم کیفی از رویکردهای مردم-نگارانه استفاده شده است. روش کیفی مناسب‌ترین روش برای فهم دنیای مستور افراد است که با استفاده از گفتگوهای عمیق عملیاتی می‌شود (Elliott, 2005) و این امکان را به پژوهشگر می‌دهد تا الگوهای روزانه افراد را بر اساس تعریف خود کنشگران دریافت و تحلیل کند. در این پژوهش تکنیک‌های گردآوری داده‌ها مصاحبه تعاملی و نیمه ساختاریافته^۱، مشاهده مشارکتی^۲ و بررسی‌های اسنادی است و واحد اجتماعی^۳ و عنصر بسیط، خانواده و سطح مشاهده^۴، فرد می‌باشد. برای جمع‌آوری داده‌ها از روش "تعاملات چندوجهی"^۵ (Gusterson, 1997) استفاده شده است که به معنای تعامل با مطلعین در بسترهای مختلف، به‌تناب و در موقعیت‌های متنوع است، همچنین استفاده از فضای مجازی هم در این شیوه پرکاربرد است. در این راستا از مطالب تولیدشده توسط ایرانیان ساکن آلمان در کانال‌های تلگرامی و شبکه‌های اجتماعی به‌ویژه اینستاگرام و فیس بوک استفاده شده است. از آنجاکه حجم نمونه در تحقیقات کیفی با سطح اشباع داده‌ها^۶ ارتباط دارد، حجم نمونه تحقیق کاملاً مشخص و از پیش تعیین‌شده نبود. با لحاظ کردن اشباع نظری مصاحبه‌ها تا رسیدن به تکرار مفاهیم ادامه یافت سپس روند مقوله‌بندی و تحلیل آغاز گردید. در این راستا ۴۸ مصاحبه نیمه ساختاریافته با مهاجران ایرانی با حداقل سابقه ۲ سال حضور و ۵ سال تمایل به تداوم حضور در کشور آلمان صورت گرفت. مصاحبه‌های صورت گرفته اگرچه با سؤالات از پیش مشخص شروع شد اما به‌تدریج به مخاطب فضای کافی در جهت روایت‌های شخصی (Georgakopoulou, 2006) از تجربه‌های مهاجرتی‌اش داده شد. داده‌های پژوهش در شهر هامبورگ، برلین و فرانکفورت و به‌ویژه برمن جمع‌آوری شده است. به دلیل حساسیت‌های موجود در خصوص ارتباط اعضای دیاسپورا با کشور مبدأ نمونه‌گیری گلوله برفی به‌عنوان مهم‌ترین تکنیک جمع‌آوری داده مورد استفاده قرار گرفته است. یافتن نمونه‌های مرتبط با موضوع پژوهش در موضوعاتی که مخاطرات سیاسی و امنیتی برای گروه‌های آسیب‌دیده مانند پناهجویان را ممکن است به همراه داشته

1. Interactional Semi-Structured Interview
2. Participant Observation
3. Social Unit
4. Level Of Observation
5. Polymorphous Engagement
6. Data Saturation

باشد فرایندی پیچیده و زمان‌بر است (Kvale & Brinkmann, 2009). برای جمع‌آوری بهتر داده‌ها دسترسی به افراد از طریق آشنایی اولیه با نمونه‌ها بوده و به تدریج افراد مشارکت‌کننده بر مبنای اهداف تحقیق مورد شناسایی قرار گرفته‌اند. بعد از انجام هر مصاحبه از مطلعین درخواست شد که با توجه به شناخت خود از اهداف و موضوع پژوهش، افراد دیگری را معرفی نمایند و این زنجیره مانند گلوله برفی که در مسیر خود و در طول زمان بزرگ‌تر می‌شود به گروه گسترده‌ای از پاسخگویان مبدل می‌گردد (Bryman, 2016). همچنین نمونه‌گیری هدفمند نیز در جریان گردآوری داده‌ها مورد استفاده قرار گرفته است چراکه به منظور نگاهی جامع‌تر به نحوه تشکل بندی در دیاسپورای ایرانی در آلمان به صورت هدفمند انجمن‌های مختلف (۹ انجمن) که در حوزه‌های مذهبی، سیاسی، فرهنگی و دانشجویی فعالیت داشتند انتخاب شده و با مسئولین آن‌ها مصاحبه با متخصصان^۱ انجام شده است.

موج‌های مهاجرت ایرانیان

فهم چرایی جریان‌های برون‌کوچی به شناخت پیش‌زمینه شکل‌گیری دیاسپورا می‌انجامد. ادبیات مهاجرت در آکادمیای ایران با تأکید بر مطالعات دیاسپوریک بسیار جوان است چراکه گسترش آن در نتیجه کمتر از نیم‌قرن گذشته صورت گرفته است (Sreberny-Mohammadi 2013). اگرچه در ادبیات مهاجرت‌های بین‌المللی، تبعید یا خروج دسته‌جمعی شاکله هویت دیاسپوریک تلقی می‌شود اما باید توجه داشت که این امر لزوماً یک‌بار رخ نداده است و در تمامی جماعت‌های دیاسپوریک موج‌های مختلف خروج، به صورت اجباری یا داوطلبانه و با اهداف و انگیزه‌های مختلف صورت گرفته است اما چیزی که این خروج را متفاوت می‌کند این است که این تحرک مکانی علیرغم تمام تنوع در انگیزه‌های خروج، یک بخش تروماتیک^۲ متمایز دارد که به عنوان وجه مشخصه و معرف آن جماعت تلقی می‌شود و به نظر می‌رسد تنش‌های سیاسی سال‌های پایانی دهه پنجاه شمسی و همچنین جنگ تحمیلی برای دیاسپورای ایرانی موضوعیت دارد.

ایران به‌طور هم‌زمان با میزبانی میلیون‌ها تبعه افغانستانی و عراقی در طی چهار دهه گذشته و همچنین میلیون‌ها مهاجر در سطح دنیا، هم‌زمان در زمره کشورهای مهاجرپذیر

1. Expert Interview

2. Traumatic Part

بازنمایی وطن در میان‌ذهنیت مهاجران: رهیافتی نظری به دیاسپورای ایرانی ۱۲۱

(رتبه ۶ در جهان) و مهاجرپرست^۱ (رتبه ۳۱ در جهان) محسوب می‌شود. مهاجرت به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های تأثیرگذار بر تغییرات جمعیتی کشور بوده به‌طوری‌که سالانه به‌طور میانگین حدود یک‌میلیون نفر در داخل مرزهای ایران جابجا می‌شوند. افراد بر اساس دلایل و انگیزه‌های متفاوتی تصمیم به مهاجرت می‌گیرند و این دلایل دسته‌بندی‌های متفاوتی از مهاجران را ایجاد می‌نماید. مهاجران کاری، دانشجویان، پناهندگان، مهاجران موقت، مهاجرت متخصصان، مهاجران فصلی، آوارگان و مهاجران چرخشی چند مثال از دسته‌بندی گسترده افراد در ادبیات مهاجرت می‌باشد. پدیده برون‌کوچی اگرچه در برهه‌های مختلف تاریخی در ایران صورت گرفته اما از دهه پنجاه شمسی به‌عنوان یک پدیده اجتماعی شکل جدی‌تری به خود گرفت. با گسترش فرایند نوسازی در جامعه و افزایش سطح سواد عمومی روند جابجایی‌های فرامرزی به‌ویژه به مقصد کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی افزایش یافت.

یکی از مهم‌ترین چالش‌های پژوهش در بسیاری از موضوعات علوم اجتماعی در ایران به‌ویژه مهاجرت، نبود آمارهای مستند و قابل اتکا است و به نظر می‌رسد بیشتر از اینکه آمارهای کمی و کیفی دقیق از جامعه هدف در اختیار باشد مطالعات صورت گرفته بر اساس تخمین تحلیل می‌شوند. به نظر می‌رسد ضعف آماری در این زمینه معلول فقدان سیاستی واحد در خصوص مدیریت جامع پدیده مهاجرت در ایران و تعدد مراکز سیاست‌گذار و تصمیم‌گیر در این حوزه است. آمارهای ضدونقیض و مبهمی در مورد تعداد ایرانیان خارج از کشور وجود دارد که بازه‌های بین ۱,۳ تا ۶ میلیون نفر را شامل می‌شود^۲ که بیش از ۵۲ هزار دانشجوی را شامل می‌شود^۳. کشور آلمان به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مقاصد مهاجرتی ایرانیان در طول تاریخ بوده است. از سال‌های انتهایی دهه سی شمسی بورسیه-

۱- ۱۷ درصد پناهندگان جهان ایرانی هستند و تا نیمه اول سال ۲۰۱۷ در حدود ۳۲۲۷۸ ایرانی پناهجو در ترکیه حضور داشته‌اند.

۲- باید توجه داشت که بسیاری از نسل دوم و سوم ایرانیان حاصل از ازدواج با مرد غیر ایرانی هستند که طبق قوانین جمهوری اسلامی، ایرانی محسوب نمی‌شوند در نتیجه در این آمار به حساب نمی‌آیند. همچنین بسیاری مهاجران ایرانی بعد از چندین سال اقامت در کشور مقصد اقدام به تغییر تابعیت خود نموده و لذا از گردونه سرشماری‌های رسمی جمهوری اسلامی خارج می‌شوند.

۳- براساس آمارهای سال ۲۰۱۹ بیشترین میزان دانشجویان با رقم ۱۲ هزار نفر در ایالات متحده آمریکا حضور دارند. در کانادا بیش از ۳۸۰۰ نفر دانشجوی ایرانی مشغول به تحصیل بوده و بیش از ۶ هزار دانشجوی ایرانی در دانشگاه‌های ترکیه مشغول به تحصیل هستند.

۱۲۲ فصلنامه علوم اجتماعی (علمی)، سال ۲۶، شماره ۸۷، زمستان ۱۳۹۸

های تحصیلی دولتی در اختیار بسیاری از دانشجویان قرار گرفت که ایالات متحده آمریکا گزینه اول و آلمان دومین مقصد مورد اقبال بود (Tehrani, 2017).

جدول ۱: تعداد ایرانیان ساکن در آلمان ۲۰۱۹ BAMF^۱

Table 1: The Number of Iranians Living in Germany, BAMF 2019

237.000	تعداد مهاجران ایرانی
21.407	تعداد پناهنجویان ایرانی
41.150	تعداد پناهندگان ایرانی
4.846	تعداد دانشجویان ایرانی

اگرچه در زمینه مهاجرت‌های بین‌المللی ایران به‌عنوان کشوری مهاجرپذیر و نه مهاجرفرست شناخته می‌شود اما انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی، دو واقعه مهم تاریخی در قرن اخیر بوده‌اند که موجی از مهاجرت‌ها را -عمدتاً با انگیزه‌های سیاسی- به خارج از ایران ایجاد نموده‌اند. به‌منظور داشتن چشم‌اندازی جامع، روندهای مهاجرت رفت و برگشتی در ایران معاصر در دو دوره قبل و بعد از انقلاب اسلامی به‌صورت اجمالی بیان خواهد شد.

مهاجرت قبل از انقلاب اسلامی

اگرچه قبل از انقلاب مشروطه و در دوران ناصرالدین‌شاه، تحرکات مکانی نسبتاً محدودی در سطح جامعه صورت می‌گرفت اما به دلیل گسترش قحطی و مشکلات معیشتی و بی‌ثباتی-های داخلی پیش‌آمده در جریان انقلاب مشروطه روند برون‌کوچی ایرانیان تاحدی افزایش یافت (Janmardi, 2009). در نتیجه برنامه‌های عباس میرزا در جهت توسعه و آبادانی کشور، عده‌ای از دانشجویان به اروپا به‌ویژه فرانسه و انگلستان اعزام شدند. همچنین گروهی از روشنفکران و مبارزان برای ادامه فعالیت‌های مبارزاتی خود راهی هند، ترکیه و مصر شدند. مهم‌ترین دلیل مهاجرت در سال‌های پیش از انقلاب اسلامی یافتن کار، بازرگانی و انگیزه‌های تحصیلی بود (Bozorgmehr & Douglas, 2011) که عموماً متعلق به طبقه اجتماعی فرادست و بیشتر به مقصد کشورهای غربی به‌ویژه ایالات متحده آمریکا صورت گرفت. همچنین گروهی از هواداران جنبش‌های چپ و کمونیستی مجبور به ترک کشور و پناهندگی به شوروی سابق شدند. با افزایش درآمدهای نفتی و رشد ناخالص ملی، شمار دانشجویان مهاجر از ۳۵۰۰ نفر در سال سی به بیش از ۵۰ هزار نفر در سال ۱۳۵۱ رسید

1. Bundesamt Für Migration Und Flüchtlinge

بازنمایی وطن در میان‌ذهنیت مهاجران: رهیافتی نظری به دیاسپورای ایرانی ۱۲۳

(Mohammadi- Alamouti, 2004). از تعداد مهاجران بازگشتی به کشور در دوران پهلوی آماری در دست نیست اما به نظر می‌رسد مهاجرانی که سوگیری‌های ایدئولوژیک و چپ‌گرایانه داشتند به وطن بازگشتند که البته روند مهاجرت معکوس در سال‌های پایانی حکومت پهلوی به دلیل ناآرامی‌های داخلی و تنش‌های دوران پیشانقلابی با آهنگی کند همراه گردید.

مهاجرت پس از انقلاب اسلامی

در آستانه انقلاب اسلامی به دلیل نابسامانی و بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی در کشور موج بزرگی از برون‌کوچی شکل گرفت که در سال‌های انتهایی دهه پنجاه شمسی تعداد ایرانیانی که به‌طور موقت به آمریکا رفته بودند به بیشترین حد خود رسید به‌نوعی که از هر ۶ دانشجوی خارجی یک نفر ایرانی بود (Sabbagh & Bozorgmehr, 1980). رنانی و همکاران (2014) در تحلیل ترجیح مقصد^۱، به رابطه مستقیم بین میزان حضور مهاجران ایرانی در یک کشور و تمایل ایرانیان به مهاجرت به آن مقصد اشاره می‌نمایند چراکه شکل‌گیری دیاسپورای ایرانی در یک کشور استقرار مهاجران جدید را تسهیل می‌کند و به‌عنوان یکی از مهم‌ترین فاکتورهای انتخاب مقصد در میان‌ذهنیت ایرانی است. جنگ تحمیلی و نبود امنیت جانی در سایه جنگ، فرار از خدمت در جبهه، مشکلات اداری، امکانات علمی و فرصت‌های شغلی در کشورهای مقصد، عدم امید به آینده، انقلاب فرهنگی و بسته شدن دانشگاه‌ها از جمله مهم‌ترین انگیزه‌های تشدیدکننده جریان مهاجرت در ایران بود (Hakimzadeh, 2006; Gholami, 2014). بسیاری از تحصیل‌کردگان انقلابی که بعد از خروج شاه از کشور به ایران بازگشتند و درصدد اشتغال در دانشگاه و نهاد آموزش عالی بودند با بسته شدن دانشگاه‌ها مجدداً به کشورهای محل تحصیل خود مهاجرت کردند. در عرض دو سال تعداد کادر آموزشی مراکز دانشگاهی حدوداً به نصف کاهش یافت. علاوه بر مشکلات اقتصادی و معیشتی جامعه، بی‌ثباتی سیاسی، غلبان احساسات انقلابی، تسویه حساب‌های سیاسی، تلقی نخبگان و روشنفکران به‌مثابه عامل تهدید، حذف تندروانه نیروهای سیاسی و تغییر پایگاه منزلتی متخصصان از جمله مهم‌ترین عوامل خروج گسترده نیروهای متخصص از کشور بود. همچنین به دلیل سهولت تشریفات ورود و نیاز بازار کار (عمدتاً کارگری یدی) جریان مهاجرتی گسترده‌ای در سال‌های پایانی دهه شصت به مقصد

1. Destination Preferences

ژاپن شکل گرفت. اگرچه در دهه هفتاد شمسی دولت برنامه‌هایی را در جهت جذب مهاجران متخصص ایرانی به کشور تدوین نمود اما به دلیل تداوم بی‌ثباتی داخلی و نبود چشم‌انداز، عملاً در شکل‌دهی به جریان بازگشت مهاجران توفیقی حاصل نشد. موج سوم مهاجرت از ایران اگرچه به دلیل اعمال تحریم‌ها مهاجرت با اهداف اقتصادی (Karim, 2013) بود اما لزوماً این انگیزه، تنها عامل خروج نبود و به‌نوعی بهانه‌ای برای رهایی از بحران منزلت و تجربه جغرافیای خیال‌اندودی به نام "خارج" در ورای مرزهای ملی بود. مهاجرت‌های تحصیلی، مهاجرت‌های پناهنجویی و مهاجرت‌های اقتصادی همگی در دوره پساتحریم افزایش چشمگیری داشته است. بهزاد که به‌تازگی دوره دکترای خود را در رشته مکانیک در آلمان به اتمام رسانده است به "نخبه بودن دیاسپورای ایرانی ساکن اروپای غربی و آمریکا" از یکسو و "نیاز وطن به دانش و مهارت دیاسپورا" از سوی دیگر اشاره می‌کند و معتقد است سرمایه انسانی عظیمی در میان مهاجران ایرانی وجود دارد:

تعداد دارندگان تحصیلات عالی در میان مهاجران ایرانی بسیار بالاست به‌طوری‌که در هر جمع ایرانی که وارد می‌شویم بسیاری از حضار یا دکتر دارند و یا دانشجوی دکتر هستند که به آدم این حس را می‌دهد که انگار همه مرغان هم‌آواز پراکنده شدند. از طرفی همه بر این امر صحنه می‌گذاریم که سرزمین مادری به تخصص و مهارت هر کدام از ما نیاز دارد و می‌توانیم یک‌بخشی از بهبود اوضاع باشیم ولی اخبار و پیام‌هایی که از طریق رسانه و خانواده منتقل می‌شود فضای تنش‌آلودی را نشان می‌دهد که در تصمیم به بازگشت ما را دچار تردید می‌کند. ولی باید اذعان کنم کشش به بازگشت و سردرگمی بین ماندن و برگشتن به وطن جزو مباحثی است که همیشه در دوره‌های ایرانیان خارج از کشور در جریان است.

احساس "در میان بودگی"^۱ (Hall, 2017) به‌عنوان یکی از موضوعات مهم تحلیل سطح خرد مهاجرت است که در میان دیاسپورای ایرانی در آلمان به‌صورت گسترده‌ای مطرح می‌باشد. تمایل به ماندن و متنعم شدن از فرصت‌های رفاهی و آموزشی کشور مقصد و درعین‌حال کشش به بازگشت به سرزمین مادری به‌صورت توأمان در اکثر مصاحبه‌های صورت گرفته مورد تأکید قرار گرفت. از جمله ویژگی‌های دیاسپورای ایرانی در کشورهای

1. Feeling In-Between-Ness

بازنمایی وطن در میان‌ذهنیت مهاجران: رهیافتی نظری به دیاسپورای ایرانی ۱۲۵

انگلو ساکسون برخورداری از جمعیت گسترده، قدرت وسیع مالی، سطح بالای مهارت و تخصص، تسلط به زبانی و دسترسی گسترده به رسانه‌ها است. بر اساس مطالعات صورت گرفته در خصوص دیاسپورای ایرانیان در آمریکای شمالی، حدود ۸۲ درصد از دانشجویان ایرانی در مقاطع کارشناسی ارشد و بالاتر بوده که بیش از دو سوم از این افراد در رشته‌های علوم و مهندسی تحصیل کرده‌اند (Salavati & Maleki, 2018) که این رقم در حال افزایش (به دلیل نابسامانی‌های سیاسی و اقتصادی سال‌های اخیر) بیانگر حجم بالای سرمایه انسانی، اقتصادی و فرهنگی دیاسپورای ایرانی است. جمعیت مهاجر کننده ایرانی عمدتاً دارای سرمایه‌های فرهنگی و اقتصادی بالایی هستند که این امر سبب شده در طول چهار دهه گذشته یک دیاسپورای علمی ایرانی در دانشگاه‌های جهان شکل بگیرد.

با گسترش جهانی‌شدن و سهولت ارتباطات فرامرزی، جمعیت‌های دیاسپورایی به‌عنوان بازیگران مهمی در عرصه تعاملات جهانی قادر به ساختن شبکه‌های فعال در عرصه فراملی هستند و به‌طور آگاهانه می‌توانند در توسعه زادگاهی به‌ویژه در حوزه‌های آموزشی، بهداشتی، فرهنگی و اجتماعی نیز می‌توانند داشته باشند (Adamson, Koinova, 2014). و هم منافع کشور مبدأ را در روندهای سیاسی کشور مقصد راهبری کنند که به آن دیپلماسی دیاسپورا می‌گویند. (Ho & McConnell, 2017).

حوزه مفهومی و ملاحظات نظری

واژه دیاسپورا به لحاظ مفهومی واژه‌ای زمینه‌مند^۱ است که طی زمان دچار تحول شده است. دیاسپورا ترکیبی است از دو واژه Dia به معنای از اطراف و سرتاسر^۲ و Spiro به معنای منتشر کردن و پراکندن^۳ که در ادبیات مهاجرت به جماعت‌های دور از وطن تعبیر می‌شود. واژه دیاسپورا از آغاز قرن بیستم به تدریج افزون بر یهودیان به گروه‌های کمابیش بزرگی چون مهاجران ارمنی، ایرلندی و هندی نیز اطلاق شد که به دلایل مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و ایدئولوژیک وطن خود را ترک کرده و در جغرافیایی دیگر ساکن شده‌اند و به تدریج به واژه‌ای متداول در علوم اجتماعی و در بسیاری از موارد مترادفی برای واژه مهاجرت درآمد هرچند که همچنان از فقر نظری و تحلیلی رنج می‌برد (Moghissi 2006؛ Butler 2001؛ Dufoix 2008؛ Hall 1990؛ 2006). دیاسپورا به معنای افراد قلمروزدایی

1. Contextual

2. Dia

3. Spiro

شده‌ای^۱ است که برای مدت طولانی به خارج از مرزهای سرزمین مادری (قومی و مذهبی) مهاجرت کرده‌اند و با حفظ ارتباط میان اعضای هم‌فرهنگ، همچنان خود را از نظر هویتی به‌عنوان بخشی از جامعه ملی سرزمین مادری تعریف می‌کنند، در امور مربوط به آن خاک مشارکت می‌ورزند و در راستای فرهنگ ملی خود فعالیت‌های مؤثر انجام می‌دهند.

در مطالعات دیاسپوریک عواملی چون منشأ واحد، داوطلبانه یا اجباری بودن مهاجرت، تعلق به حافظه‌ای جمعی مشترک، تمایل به آرمانی کردن نقطه مبدأ، ناتوانی در همانندگردی^۲ با جامعه میزبان (Safran, 1991)، تجربه ترومای جمعی و داشتن فانتزی در خصوص وطن ایدال^۳ با انگیزه تمایل به بازگشت در انسجام جماعت‌های دور از وطن مؤثر است. دهیا (۱۹۷۳) با بیان "اسطوره یا افسانه بازگشت"^۴ این حس قوی در میان مهاجران را عامل مهمی در انسجام جماعت‌های دیاسپوریک برمی‌شمرد. این احساس تعلق با حسی از تعهد نسبت تلاش در جهت بازسازی و رفاه و اعتلای وطن ممزوج است (Tölölyan, 1996؛ Butler, 1998 Sheffer, 2006). مطالعات دیاسپورا را دارای پنج بعد می‌داند: دلایل و چرایی پراکنش جغرافیایی^۵، چگونگی ارتباط با سرزمین مادری، چگونگی ارتباط با جامعه میزبان، نحوه تعامل با سایر اجتماعات در دیاسپورا و مطالعات تطبیقی میان دیاسپوراهای مختلف. در پژوهش پیش رو تلاش خواهد شد تا چهار بعد از این بنیان نظری در تحلیل دیاسپورای ایرانی در آلمان مورد توجه قرار گیرد.

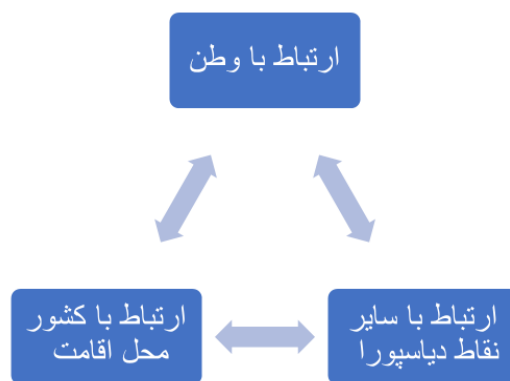
دیاسپورا به‌عنوان فرمی اجتماعی

ورتوک (1999) دیاسپورا را گروهی از مهاجران که به دلایل شباهت قومی، مذهبی، مشخصه‌های ظاهری، تجربه‌های تاریخی و جغرافیا در کنار هم جماعتی را شکل داده‌اند تعریف می‌کند و سه بنیان نظری را در تحلیل هویت دیاسپوریک ارائه می‌دهد: دیاسپورا به‌عنوان فرمی اجتماعی^۶، دیاسپورا به‌عنوان نوعی از آگاهی و شناخت^۷، دیاسپورا به‌عنوان شکلی از تولید فرهنگی^۸. از این منظر تمامی گروه‌های مهاجرتی قابلیت دیاسپورا بودن را

1. Deterritorialised
2. Assimilation
3. Ideal Homeland
4. Myth Of Return
5. Dispersal
6. Social Form
7. Type Of Consciousness
8. Mode Of Cultural Production

بازنمایی وطن در میان‌ذهنیت مهاجران: رهیافتی نظری به دیاسپورای ایرانی ۱۲۷

ندارد و مجموعه عواملی جماعت مهاجران را به گروهی دیاسپوریک تبدیل می‌کند که در قالب فرمی اجتماعی عمل می‌نمایند (Mavroudi, 2007). شناختی آگاهانه و عاملانه نسبت به برساخت هویت جمعی که در اسطوره‌های قومیتی ریشه دارد، شکل‌گیری انسجامی آگاهانه نسبت به سایر هم‌وطنان در نقاط مختلف دنیا، ناتوانی و یا عدم تمایل به همانند گردی در فرهنگ جامعه میزبان که به افزایش احساس بیگانگی، خلأ و انزوا و دیگری بودن منجر می‌شود می‌تواند فرم اجتماعی خاصی را شکل دهد.



شکل ۲: عناصر شکل‌دهنده به دیاسپورا به‌عنوان فرمی اجتماعی

Figure 2: Dimensions of Diaspora as a Social Form

نکته دیگری که در تحلیل دیاسپورا به‌عنوان فرمی اجتماعی مؤثر است توجه به رابطه سه‌گانه (ارتباط با وطن، ارتباط با کشور محل اقامت و ارتباط با سایر نقاط دیاسپورا است) و یک هویت دیاسپوریک با توجه به این سه بعد تحلیل می‌شود. ارتباط با وطن چه به‌صورت عینی و چه ذهنی یکی از کلیدی‌ترین عوامل سازنده هویت دیاسپوریک است. در بحث ارتباط مهاجران با جامعه میزبان، تأثیر سیاست‌های حمایتی کشور مقصد در حمایت از شکل‌گیری انجمن‌ها و بسترسازی فعالیت‌های رسانه‌ای جماعت‌های مهاجران و اجازه تداوم فعالیت‌های فرهنگی مانند آموزش زبان مادری در انسجام دیاسپورا نقش کلیدی دارد. همچنین ارتباط آگاهانه و قابل‌رصد با سایر نقاط دیاسپورا نیز قوام‌بخش رکن سوم این فرم اجتماعی است؛ که هر سه بعد در مورد دیاسپورای ایرانیان در آلمان در بخش‌های بعدی به تفصیل بیان خواهد شد.

دیاسپورا به عنوان شکلی از آگاهی

برای شکل‌گیری تعلق دیاسپوریک (احساس عضوی از دیاسپورا بودن) مدت زمان قابل توجهی نیاز است به این معنا که هر مهاجری به صورت بالقوه قابلیت دیاسپوریک بودگی را ندارد و گذشت زمانی نسبتاً طولانی برای شکل‌گیری هویت دیاسپوریک ضروری است. این احساس تعلق لزوماً همه‌گیر و دائمی نیست و ممکن است افراد و گروه‌هایی حتی با داشتن سال‌ها تجربه مهاجرت به هیچ‌عنوان به این هویت دیاسپوریک دست پیدا نکنند و یا به‌نوعی عامدانه از آن‌گریزان باشند؛ پناه‌جویان، کارگران فصلی و یا دانشجویان و به‌طورکلی افرادی که تحت عنوان "انسان سیار یا ساکن موقتی"^۱ طبقه‌بندی می‌شوند تمایل کمتری به تعلق به هویت دیاسپوریک دارند.

دیاسپورا صرفاً به معنای تمایز قومیتی گروهی از افراد نسبت به جامعه میزبان نیست بلکه به سطح والاتری از آگاهی مهاجران نسبت به هویت جمعی خود اشاره دارد که این کل واحد، همان‌طور که در بخش قبل اشاره شده ویژگی‌های مشخصی دارد. همچنین هویت دیاسپوریک به آگاهی فرد بر چندمکانی بودن^۲ هویت‌اش اطلاق می‌شود. فرد مهاجر در حالتی دوگانه و پاندولی، هویت خود را در دو بستر اینجا و آنجا بنا می‌کند که از آن به دل‌بستگی مردد^۳ (احساس در میان بودگی و تعلق به هر دو جا و هیچ جا) یاد می‌شود (Bratu, 2015; Culic, 2013; Noor, 2014) این وضعیت در میان‌بودگی که سعیدی (2018) با مطالعه مهاجران افغانستانی در آلمان از آن به "سرگشتگی بین دو دنیا"^۴ یاد کرده که به وضعیت احساسی مبهم مهاجر در تعریف خانه، وطن و هویت خود اشاره دارد. در مطالعات دیاسپوریک تعلق به ملت امری و رای تعریف متصلب دولت مدرن در عصر جدید است و می‌تواند مختصات مرزی ملت یا کشور مورد نظر لزوماً مابزه‌زای جغرافیایی عینی نداشته باشد. تصور از وطن در میان‌ذهنیت سوژه‌های دیاسپورا شکل می‌گیرد و بیشتر حالتی انتزاعی، خیالین و نمادین دارد تا یک عینیت مشخص (Clifford, 1994)؛ Anthias, 1998) نکته مهم اینکه تحقیقات نشان می‌دهد هرچقدر زمان اقامت افراد در کشورهای مقصد طولانی‌تر می‌شود خاطره و حافظه افراد از وطن انتزاعی‌تر و خیال‌اندودتر می‌شود. (Parvin-Steward, 2017) این آگاهی دیاسپوریک به هیبرید شدن هویت افراد

1. Sojourner
2. The Awareness Of Multi-Locality
3. Ambivalent Attachment
4. Juggling Between Two Worlds

بازنمایی وطن در میان‌ذهنیت مهاجران: رهیافتی نظری به دیاسپورای ایرانی ۱۲۹

دامن می‌زند به نوعی که فرد در آن واحد خود را متعلق به چند جغرافیا و فرهنگ می‌داند و در تعریف خود از خط فاصله (ایرانی-آلمانی) استفاده می‌کند. این خط باریک بیانگر تعلق (کم یا زیاد) نسبت به مفهوم ایرانیست که همچنان علیرغم سال‌ها حضور در کشور میزبان فرد تمایل دارد در معرفی هویتی خود آن را ابراز نماید.

آگاهی جماعت دیاسپورایی در سه سطح قابل‌ردیابی است، افراد باید نسبت به وجود یک هویت جمعی مشترک بین اعضای مهاجران دیاسپورا آگاه باشند، همچنین به هویت جمعی خود در بستر تاریخی و فرهنگی واقف باشند و در سطح سوم به صورت آگاهانه ارتباط با کشور مبدأ را دنبال کنند. لازم به ذکر است این ارتباط با کشور مبدأ لزوماً ارتباطات عینی و ملموس نخواهد بود بلکه همان‌طور که کوهن (2008) بیان داشته در عصر جهانی‌شدن و افزایش ارتباطات مجازی هویت دیاسپوریک می‌تواند از خلال ذهنیت و برساخته‌های ذهنی فرهنگی، تصورات مشترک و جمعی مهاجران با جغرافیایی به نام وطن قوام یابد.

دیاسپورا به عنوان شکلی از تولید فرهنگی

دیاسپورا یک عرصه عمل دینامیک است که به صورت مداوم ساخته، تصور و بازتولید می‌شود. یکی از مهم‌ترین انتقاداتی که به مطالعات دیاسپورا وارد می‌شود شائبه داشتن نگاه یکپارچه‌نگر^۱ به کلیت مهاجران فارغ از تمایزات موجود است. برای داشتن هویت جمعی مشترک در میان جماعت‌های مهاجران لاجرم تفاوت‌ها به کناری گذاشته می‌شود اما رویکرد انسان‌شناختی به دیاسپورا، با به رسمیت شناختن تفاوت‌های قومی، مذهبی و جنسیتی مهاجران، هویت دیاسپوریک را عرصه پویایی می‌داند که در آن مهاجران علیرغم وجود تفاوت‌ها و تمایزات در ابعاد مختلف، به‌طور آگاهانه و دائمی بر مبنای همین تمایزات فرهنگی میانشان هویت جمعی را تولید و بازتولید می‌کنند (Brettell, 2013؛ Brubaker, 2005) در خصوص دیاسپورای ایرانی نیز خط‌کشی و تمایزات متعددی کلیت هویت دیاسپورا را به قطعات کوچک‌تر تقسیم می‌کند که کلیت دیاسپورای ایرانی با آگاهی از این تفاوت‌ها تعریف شود. مریم تجربه ۲۶ سال مهاجرت به آلمان را دارد که همراه همسر و سه فرزندش در شهرهای مختلفی چون کارلسروهه، هامبورگ و برمن به‌تناوب زندگی کرده است. در

1. Holistic

جریان برنامه‌های دهه محرم در مسجد برمن^۱ به‌عنوان یکی از مطلعان این پژوهش انتخاب و در فرایند تحقیق همراهی زیادی داشت. در خصوص بازتعریف شدن هویت در اثر تجربه مهاجرت از "زیستن در فضایی بینابین" یاد می‌کند که تلفیق عناصر هر دو فرهنگ بومی و میزبان است:

طی این سال‌ها تغییرات زیادی را تجربه کرده‌ام. به‌ویژه وقتی آدم مادر می‌شود و مسئولیت سه نفر دیگر را بر عهده دارد باید دائم حواسش باشد که نسل جدید را با ریشه ملی و عقاید مذهبی آشنا کند. در خارج از کشور اگر دقت نکنی خیلی زود بچه‌هایت را از دست می‌دهی، رسانه و مدرسه و جامعه بچه را از تو می‌گیرد و بر اساس ارزش‌های خودش بار می‌آورد. من و همسرم برای همین بشدت در این خصوص برنامه‌ریزی می‌کنیم. از آوردن بچه‌ها به مسجد یا دوره‌می‌های ایرانی گرفته تا به‌صورت متناوب مسافرت به ایران. ولی وقتی بچه‌ها در سیستم آموزشی آلمانی بزرگ می‌شوند علائق جامعه به آن‌ها هم سرایت می‌کند. برای همین و ایناختن (کریسمس) و برنامه‌های هالوین هم جز مناسبت‌هایی است که در خانه ما اجرا می‌شود. بعضی وقت‌ها فکر می‌کنم از هر فرهنگی قسمت کوچکی را گرفته‌ایم و انگار هویت ما چندپاره شده. من هنوز به فارسی خواب می‌بینم، زبانم موقع دعا فارسی است هرچند که بچه‌هایم به آلمانی مسلط‌تر هستند تا فارسی. در پاسخ به سؤال "خانه کجاست؟" واقعاً نمی‌توانم در یک کلمه بیان کنم. تعریف کردن آن چیزی که هستیم برای من سخت شده. به قول مادرم در ایران که به ما می‌گوید: آش شله قلمکار، از بس که جمع اعداد شده‌ایم... مهاجرت باعث دگردیسی عمیقی در وجود آدم می‌شود. من فکر می‌کنم آدم باید به یک نقطه‌ای تعلق داشته باشد، باید در دلش احساس کند خانه دارد، به فضایی تعلق دارد.

در تجربه مهاجرت، هویت به‌مثابه امری سیال و ترکیبی خود را بازتولید می‌نماید. مهاجر ایرانی با وضعیت احساسی دوگانه‌ای ما بین انتخاب وضعیت همانندگردی و هم‌رنگ جامعه میزبان شدن تا مقاومت در برابر این انحلال و تداوم ارتباط با ریشه‌های بومی، ملی، فرهنگی و دینی خود در جدالی دائمی است. تولید فرهنگی در دیاسپورا به بازتعریف شدن شاخص‌های فرهنگ بومی با توجه به فضای جهانی شده که این امر به پیچیده شدن، هم‌گن شدن و گاهی سنت‌زدایی از فرهنگ بومی می‌شود. براساس مصاحبه‌های صورت

1. Ehli-Beyt Kulturgemeinde Bremen E.V

بازنمایی وطن در میان‌ذهنیت مهاجران: رهیافتی نظری به دیاسپورای ایرانی ۱۳۱

گرفته وضعیت منعطفی که از آن به شکل‌گیری "فرهنگ بریکولاژ شده"^۱ یا فرهنگ ترکیبی یاد می‌شود که به تعامل بین دو فرهنگ کمک کرده و به ساخت‌یابی هویت‌های پاندولی در میان مهاجران منجر می‌شود. در میانه این تلفیق که به‌عنوان بخش جدایی‌ناپذیر زیست روزمره مهاجران تلقی می‌شود در موارد بسیاری تأکید بر "ایرانیت" و "اسلامیت" به‌عنوان امری تمایزبخش در میان نسل دوم و سوم مهاجران به‌صورت عاملانه‌ای بازتولید می‌شود. این عاملیت در نوع پوشش، به‌کارگیری زبان، خوراک، الگوهای همسرگزینی، برگزاری آئین‌های مذهبی در دیاسپورای ایرانی در کشور آلمان بازنمایی می‌شود.

وطن: از واقعیت تا انتزاع

بسیاری از مهاجران به داشتن تعلق به فضایی تحت عنوان خانه احتیاج دارند و در بسیاری از موارد این نیاز در کشور میزبان و بعد از مهاجرت شکل می‌گیرد و یا تقویت می‌شود که از آن به "فرایند ساختن خانه"^۲ می‌توان نام برد. در جریان زیستن در جغرافیا و فرهنگی متفاوت نیاز به تعلق مکانی به یک محل تولد مشترک و یک مبدأ مشترک به‌عنوان مهم‌ترین عامل شکل‌گیری دیاسپورا، نقشی حمایت‌گرانه و انسجام‌بخش دارد که کوهن (۲۰۰۸) به آن "طناب زندگی دیاسپوریک"^۳ می‌گوید. دولت-ملت به‌عنوان جغرافیایی محصور در مرزهای ملی می‌تواند معانی متنوع و بعضاً متناقضی برای افراد تداعی کند. خانه، وطن، سرزمین مادری، کشور محل تولد یا کشور متبوعه همگی دلالت به فضایی دارند که می‌تواند نمود عینی یا ذهنی داشته باشند. این مفهوم در چرایی مهاجرت، نحوه ارتباط با کشور مبدأ، ادغام در جامعه میزبان (Wilcock, 2018)، ارتباطات میان‌نسلی، فرایند هویت-یابی و بازتعریف هویتی مهاجران نقش کلیدی دارد. خانه هم مختصات فیزیکی و جغرافیایی دارد و هم مجموعه‌ای از احساسات است (Blunt & Dowling, 2006). در زبان آلمانی مرز ظریف میان تعاریف افراد از خانه با دو واژه همیم^۴ و هیمت^۵ به‌خوبی نشان داده می‌شود. همیم به معنای خانه، فضایی خیال‌اندود با صبغه عاطفی است که فرد وابستگی قلبی به آن دارد و مملو از نمادها، ارزش‌ها و احساس تعلق است و در آن احساس غریبگی ندارد درحالی‌که هیمت در جغرافیای وسیع‌تری تعریف و به کشور متبوع ارجاع می‌شود.

1. Bricolage Culture
2. The Task Of Making A Home
3. Diasporic Rope
4. Heim
5. Heimat

فرایند "بودن، شدن و تعلق یافتن"^۱ در تجربه مهاجرت با سرعت بالاتری دنبال می‌شود که مختصات ذهنی افراد را دچار تحولات عمیقی می‌نماید و به بازتعریف هویت مهاجر چه در کشور مقصد و چه در خانه می‌انجامد. مهاجرت فرصت مغتنمی برای پراکنش و گسترش ایده‌ها و اطلاعات و آشنایی با سبک‌های متنوع زیستن فراهم می‌آورد که بر ذهنیت افراد اثرات درازمدتی می‌گذارد. بر اساس مصاحبه‌های صورت گرفته در این پژوهش وطن لزوماً به یک جای واحد اشاره نمی‌شود. در حقیقت در دنیای امروز یک جغرافیای واحد که بتواند تمامی نیازهای ذهنی و عینی افراد را تأمین کند وجود خارجی ندارد و در نتیجه هویت‌های هیبرید شکل گرفته که آبشخورهای متعددی در جهان پیرامون دارند. در نتیجه یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های هویت دیاسپوریک وجود خانه‌های چندگانه^۲ است (Massey, 1994; Fortier, 2000). مهدی برای ادامه تحصیل در مقطع تخصص چشم‌پزشکی در سال‌های ابتدایی دهه هشتاد به لندن می‌رود و در ابتدای دهه نود شمسی به ایران بازمی‌گردد. بازگشت به ایران به دلیل درخواست همسرش بوده و آن را "بیشتر یک پروژه خانوادگی می‌داند تا تصمیمی فردی". بعد از ۴ سال خود را "غریبه‌ای در خانه"^۳ می‌دید و بعد از چند سال مجدداً به آلمان مهاجرت می‌کند:

بر اساس تجربه من در جمع ایرانیان خارج از کشور دو طیف مشخص وجود داشت، تصویری که از ایران در پس ذهن ما وجود دارد فانتزی است انگار مابه‌ازای واقعی ندارد. هر وقت با دوستان دور هم جمع می‌شدیم یک گروه‌بندی مشخص و متصلبی وجود داشت. تصور یکسری از ما از وطن تصویری کلیشه‌ای از ویرانه‌ای بود سرشار از اخبار بد و تلخ و سیاهی ناتمام که قرار نبود تا دهه‌های آتی بهبودی حاصل شود. تکلیف این افراد مشخص بود و بازگشت، هیچ‌وقت در ذهنشان وجود نداشت و تمام تلاششان را می‌کردند تا زندگی را همان‌جا بسازند. یکسری از افراد هم مثل من تصویری که از ایران داشتند بیشتر از خود فریز شده‌شان از سال‌های خوش دور ناشی می‌شد، زمانی که کنار خانواده بودند، دورهم جمع بودند و گرما در رابطه‌ها مستتر بود. تصویری خیالین و نوستالژیک و اندود شده با فانتزی. این تصویر آنقدر پررنگ بود که من نتوانستم جای دیگری ریشه بدوانم. آدم باید یک جایی ساکن بشه، یکی از دوستانم در جواب احساس دوگانگی‌ام می‌گفت: یا با اینجا دوست شو و

1. Process Of Being, Becoming And Belonging
2. Multiple Home
3. A Stranger At Home

بازنمایی وطن در میان‌ذهنیت مهاجران: رهیافتی نظری به دیاسپورای ایرانی ۱۳۳

موقعیت رو پیدا کن و یا برگرد و راهتو پیدا کن. یک جایی در فیلم Her بازیگر به کناری اش می‌گوید از یکجایی به بعد همه حس و حالت نسخه ضعیف‌تر حالتی است که قبلاً تجربه کردی. به این مرحله که بررسی فرقی نمی‌کند کجای کره زمین زندگی کنی. همه‌جا آسمان همین رنگ است.

این مصاحبه با اشاره به "ذهن فریز شده مهاجر" و "نگاه نوستالژیک به خانه" به روشنی تفاوت آشکار میان وطن واقعی و وطن متصور را نشان می‌دهد که در تصمیم‌گیری افراد در نحوه ارتباط با مبدأ و استراتژی بازگشت اثرگذار است. بر اساس داده‌های به‌دست‌آمده از این پژوهش با توجه به چندپارگی دیاسپورای ایرانی، مفهوم وطن به‌عنوان برساختی متصور^۱ در میان‌ذهنیت مصاحبه‌شوندگان سه بعد معنایی دارد: عاطفی/فرهنگی، ملی/جغرافیایی و مذهبی/سیاسی. در این راستا وطن موقعیتی بدون جغرافیای مشخصی است که عموماً با نگرشی عاطفی/فرهنگی به آن نگرسته می‌شود و صبغه ملی/جغرافیایی و مذهبی/سیاسی آن کم‌رنگ‌تر و مجادله برانگیزتر است. این فضای تعلق، مجموعه‌ای از رویه‌ها، معانی و خاطرات است که از آن می‌توان به جغرافیای لرزان (Deciu-Basu, 2001; Ritivoi, 2002) نام برد که بازه وسیعی دارد که از دل‌بستگی به جغرافیایی کلی‌تر تحت عنوان امت اسلامی تا دل‌بستگی به خاطره‌های دور از روستایی در ایران در نوسان بوده که به‌صورت دینامیک در میان‌ذهنیت مصاحبه‌شوندگان چه به‌صورت فردی و چه گروهی دائماً بازتولید و در رمان، شعر، عکس و فیلم در غربت بازنمایی می‌شود.

بر اساس این پژوهش میدانی به نظر می‌رسد وابستگی^۲ مهاجران به وطن در دیاسپورای ایرانی در آلمان در سه سطح وابستگی قوی، وابستگی پاندولی و وابستگی ضعیف قابل‌تحلیل است. گروهی از مهاجران به فرهنگ بومی خود وابستگی قوی دارند و از تجربه مهاجرتی خود در قالب "زیستن در برزخ"^۳ یاد می‌کنند. این نکته در بالا بودن تمایل به بازگشت و نزدیکی با مهاجران هم‌قوم^۴ نمود می‌یابد. به‌طور کلی این سطح وابستگی در میان نسل اول مهاجران، افرادی که تسلط زبانی کمتری به آلمانی دارند، افرادی که ادغام ساختاری^۵ و عاطفی^۶ ضعیفی با جامعه میزبان تجربه می‌کنند و احساس "دیگری" بودن

-
1. Imagined Construct
 2. Strong Attachment
 3. Live In Limbo
 4. Co-Ethnics
 5. Structural Integration
 6. Emotional Integration

دارند و همچنین افرادی که گرایش‌های مذهبی بالاتری دارند عمومیت بیشتری دارد. زبان به‌عنوان نمادی از تمایز (Lu, 2011) محسوب می‌شود که به‌عنوان یکی از مهم‌ترین شاخص‌های تعلق قومی، عامل حفظ هویت بومی مهاجران بوده و در ارتباطات بین‌نسلی و ادغام قابل تحلیل است. در مصاحبه با مریم یکی از عرصه‌هایی که خط‌کشی محو و مستوری در روابط بین‌نسلی را بازنمایی می‌کرد بحث به‌کارگیری زبان فارسی و آلمانی بود به‌طوری‌که "زبان احساس" نسل اول مهاجران عمدتاً زبان بومی است درحالی‌که نسل‌های بعدی مهاجران به دلیل فرایند جامعه‌پذیری در سیستم آموزشی جامعه میزبان از زبان آلمانی استفاده می‌کنند. امری که ابولعلا (Darzinezhad & Baradaran Jamili, 2017) از آن به فاعلیت اجراگرایانه^۱ زبانی یاد می‌کند. اسرائیل (2000) از مفهوم "ایدئولوژی بازگشت" به‌عنوان عنصر اصلی هویت برخی از مهاجران نام می‌برد که تمایل و تصور از بازگشت در وضعیتی بسیار قوی در میان ذهنیت این دسته از مهاجرین نقش‌آفرینی می‌کند و در نحوه مواجهه آنان در کشور مقصد و نوع ارتباطشان با کشور مبدأ تأثیرگذار است. در این دسته از مهاجران به دلیل عدم ادغام عاطفی در جامعه میزبان تمایل به بازگشت بالاتر است هرچند که همان‌طور که براه (2005) به‌خوبی بیان می‌دارد بین داشتن تمنای خانه^۲ و تمنای بازگشت به خانه^۳ باید تفاوت قائل شد چراکه بسیاری از مصاحبه‌شوندگان اگرچه وابستگی قوی به ایران به‌عنوان خانه داشتند ولی با توجه به شرایط اقتصادی و سیاسی کشور مبدأ در خصوص بازگشت با تردید صحبت می‌کردند. مهاجران ایرانی، وطن یا سرزمین مادری یا خانه را فضایی انتزاعی و ذهنی می‌دانند که لزوماً رؤیای بازگشت به آن، موقعیت جغرافیایی و عینی مشخصی را نشان نمی‌دهد، موقعیتی که می‌توان از آن به فرایند جغرافیایی زدایی از مکان یاد نمود.

دسته دوم در حالتی پاندولی وابستگی خود را توأمان به اینجا و آنجا، همه‌جا یا هیچ‌جا مرتبط می‌دانند که این عدم قطعیت و دوگانه احساسی، در تعریف افراد از هویت خود تأثیر می‌گذارد. کلیفورد (1994) بر "هویت‌های سرگردان یا در سفر" اشاره دارد که بر گسستگی و چندگانگی مفهوم هویت برای سوژه مهاجر اشاره دارد. به دلیل تمایل بالای مهاجران ایرانی به حفظ علقه‌های ملی و مذهبی، پیوندهای هویتی و وابستگی‌های عاطفی و تداوم

1. The Performative Subjectivity
2. Desire For Home
3. Desire To Return Home

بازنمایی وطن در میان‌ذهنیت مهاجران: رهیافتی نظری به دیاسپورای ایرانی ۱۳۵

ارتباط با وطن، سردرگمی فرد مهاجر نه تنها در جامعه میزبان بر تعریفش از خود تأثیر می‌گذارد بلکه مهاجر بازگشتی نیز اگرچه به سرزمین مادری خود رجعت نموده است اما به دلیل عدم ادغام مناسب و چالش‌های جایابی مجدد در ساختارهای موجود نوعی از سردرگمی هویتی را تجربه می‌نماید.

دسته سوم را می‌توان ذیل عنوان مهاجران با سطح وابستگی ضعیف طبقه‌بندی کرد. برای این دسته از مصاحبه‌شوندگان سرزمین مادری "جغرافیایی مملو از سختی و چالش" تعریف می‌شود که با نتایج ارائه‌شده توسط مک آلیف (2007) در خصوص مهاجران ایرانی در استرالیا همپوشانی دارد. برای این گروه، وطن یک خیال دست نیافتنی است، جغرافیایی انباشته از مخاطره و اضطراب که به خاطر بیرون آمدن از آن لطمات زیادی را متحمل شده‌اند. در این دسته می‌توان از مهاجرانی که ادغام ساختاری و عاطفی عمیقی با جامعه میزبان تجربه نموده‌اند، پناهجویان، پناهندگان و مهاجران سیاسی نام برد. یکی از مطلوب‌ترین استراتژی‌های مورد استفاده توسط این دسته از مهاجران دوری گزیدن "عاملانه" از تشکل‌های ایرانی حاضر در دیاسپورا و حضور حداقلی در برنامه‌ها و فضاهای ایرانی است. این گروه مصرف فرهنگی بسیار مشابهی با جامعه میزبان داشته و استفاده از زبان جدید را وجه تمایزبخش خود به‌عنوان سمبل همانندگردی می‌دانند.

دیاسپورای ایرانی: از انتزاع تا واقعیت

فکوهی و ابراهیمی (2009) ضمن تأکید بر ابهام معنایی دیاسپورای ایرانی، داشتن تصویری دقیق و بدون اسطوره‌سازی و آرمانی کردن‌های بیهوده از واقعیت دیاسپورایی را نیاز اصلی جامعه برشمرده‌اند. تصویری که از ایرانیان خارج از کشور در افواه عمومی در داخل کشور بازتولید می‌شود جماعتی مرفه، نخبه و رضایت‌مند را نشان می‌دهد که بر "مهاجرت موفق" دلالت دارد درحالی‌که مطالعه میدانی این پژوهش نشان می‌دهد که این تصویر انتزاعی و فانتزی لزوماً مابه‌ازای خارجی ندارد و به‌هیچ‌وجه تعریف کاملی از دیاسپورای ایرانی نیست. در بازنمایی این تصویر کاریکاتوریزه شده توسط رسانه‌های جمعی، وجه نخبگی و برخورداری بسیار پررنگ شده و روایت "مهاجرت شکست خورده"، شکاف‌ها و چالش‌ها و ناکامی‌ها مغفول مانده است. در نتیجه صدای در حاشیه‌ماندگان همچون مهاجران فاقد مدرک اقامتی، شاغلان در بازار سیاه و اقتصاد زیرزمینی، پناهجویان در مسیر مانده و یا اخراج شدگان شنیده نمی‌شود. نایرز (2010) در تحلیل قوانین سخت‌گیرانه حقوقی در قبال درخواست‌های پناهندگی (مطالعه موردی سیاست‌های پناهندگی دولت کانادا) از واژه

۱۳۶ فصلنامه علوم اجتماعی (علمی)، سال ۲۶، شماره ۸۷، زمستان ۱۳۹۸

"دیاسپورای تحقیر شده یا شکست خورده"^۱ نام می برد و اشاره می کند که به طور معمول تصویر مهاجرت های شکست خورده کمتر بازنمایی می شود.

این تصویر انتزاعی و کامیاب، در تقویت جریان های برون کوچی از ایران هم تأثیرگذار است. عربستانی (2018) با اشاره به آرمان شهری به نام "خارج" (که لزوماً به جای خاصی اشاره ندارد) این حجم گسترده از تمنای رفتن را ناشی از میلی ارضا نشده می داند که در میان ذهنیت ایرانی شکل گرفته و عامل مهمی در فرایند تصمیم گیری به برون کوچی است. برای بسیاری از جوانان تصویر زندگی خارج از مرزهای ایران، تصویری آرمانی، فانتزی، گزینشی و دلخواهانه است که فارغ از چارچوب های متصلب تعریف شده در داخل کشور، امکان دستیابی سهل الوصول به کلیه نیازهای افراد را فراهم می سازد. خیالی فانتزی از رسیدن، بدون تلاشی درخور جهت عملیاتی کردن، وقتی بر بستر مشکلات عینی داخل کشور سوار می شود آسیب های گسترده ای در افزایش مهاجران بالقوه (ذهنی) ایجاد و به شکل گیری "موج مهاجرت" منجر شده که گستره عظیمی از خانواده های ایرانی را دربر گرفته است.

همان طور که در بخش های قبلی اشاره شد موج های مختلف مهاجرتی از ایران با دلایل متنوعی شکل گرفته است در نتیجه به دلایل متعددی همچون زمان مهاجرت، انگیزه های خروج از کشور، تنوع قومیتی، مذهبی، سوگیری های سیاسی و ایدئولوژیک، مرزبندی های نسلی، وضعیت اقامتی، پایگاه طبقاتی و همچنین نحوه ارتباط با کشور مبدأ منجر به پررنگ شدن مرزهای هویتی در میان مهاجران ایرانی شده است به طوری که به شکل گیری دیاسپورایی "ناهمگون، متنوع، پیچیده^۲، چهل تکه^۳، چندلایه، ستیزه جو و آمیخته"^۴ شده است.

صنعت دیاسپورا و مسأله باز تولید فرهنگی

نکته بسیار مهم در تحلیل دیاسپورای ایرانی توجه به "فرایند ساختن فرهنگ" به جای "تمسک به یک فرهنگ از پیش تعیین شده" است. منفعت اقتصادی مسستر در برنامه های فرهنگی برای مهاجران به تقویت بیزینس های قومی^۵ منجر شده است. اقتصاد سیاسی عامل

1. Abject Diaspora
2. Complexity
3. Segmented
4. Hybridity
5. Ethnic Business

بازنمایی وطن در میان‌ذهنیت مهاجران: رهیافتی نظری به دیاسپورای ایرانی ۱۳۷

مهمی در بازتولید تصویر متصلب، یکپارچه و فانتزی از دیاسپورای ایرانی است که می‌توان از آن به صنعت دیاسپورا نام برد. این صنعت برای تداوم حیات خود حتی به ابداع سنت‌های تاریخی، ملی و مذهبی و موقعیت‌های فرهنگی دست می‌زند (Hobsbawm & Ranger, 1992). عوامل گرداننده این صنعت را برویگر (2005) "دلان دیاسپورا"^۱ می‌نامد که رسانه‌های جمعی، انجمن‌های مهاجران و تجار از جمله عوامل این صنعت پرسود هستند. حیات این گروه از شاغلان در صنعت دیاسپورا به بازتولید مداوم مناسبت‌ها، مناسک و بهانه‌هایی برای برنامه‌سازی و دوره‌می است که گردش مالی بزرگی را شامل می‌شود. علاوه بر مناسبت‌های ملی و مذهبی همچون شب یلدا و عید نوروز، برنامه‌های دیگری مانند جشن تیرگان، فاشینگ^۲، آئین مهرگان، شاهنامه‌خوانی، جشن نور^۳ و همچنین کنسرت‌های متعدد در تداوم گردش مالی صنعت دیاسپورا در آلمان مؤثر است.

این صنعت جهانی در بسیاری از موارد به بازتعریف مرزبندی‌های جغرافیایی می‌پردازد و همان‌طور که برکنریج و آپادوری (1989) از "نقشه جایگزین وطن" یا "وطن ابداع شده"^۴ (Appadurai, 1991) نام می‌برند معانی فرهنگی موردنیاز خود را در بسترهای متنوعی در نقاط مختلف دنیا بازتولید می‌کنند. هراندازه ارتباط هسته مرکزی دیاسپورا با کشور مبدأ ضعیف باشد معانی فرهنگی در فرایندی آشفته و مغشوش از سایر هسته‌های دیاسپورا (غیر از کشور مبدأ) منتقل می‌شود. این مسأله نه‌تنها در انسجام هویت دیاسپوریک ایرانی تأثیر منفی گذاشته است بلکه در روابط بین نسلی و انتقال سنت‌ها و فرهنگ بومی به نسل‌های بعدی مهاجران هم نقش‌آفرینی می‌کند چراکه خودیابی فرهنگی در زندگی مهاجران رکن مهم هویت بخشی است که دائماً تولید و بازتولید می‌شود.

تعاملات دیاسپوریک: سازمان‌دهی اجتماعی در دیاسپورای ایرانیان در آلمان

استفاده بهینه از سرمایه‌های علمی و اقتصادی دیاسپورای مهاجران ایرانی نقش مهمی در توسعه پایدار در کشور مبدأ دارد چراکه بسیاری از مهاجران ایرانی پیوندهای خود را با فرهنگ بومی به‌واسطه موج گسترده‌ای از ادبیات و فعالیت‌های فرهنگی، علمی و رسانه‌ای حفظ نموده‌اند. تشکیل انجمن‌های زادگاهی در راستای ناسیونالیسم از دور، به‌عنوان

-
1. Diaspora Brokers
 2. Fasching
 3. Laterna
 4. An Invented Homeland

استراتژی مهاجران در جهت حفظ فرهنگ ملی و زبان مادری است و مهاجران ایرانی با ایجاد و تقویت تشکل‌های جمعی فرهنگ ایرانی اسلامی خود را به نسل بعد منتقل می‌نمایند. در سال‌های ابتدایی مهاجرت، نیاز بیشتری به شبکه‌های درون‌قومی و فراملی احساس می‌شود هر چند به نظر می‌رسد در برخی موارد این تشکل‌بندی‌های قومیتی به شکل‌گیری و تقویت "گتو" (تک افتادگی) " و "جزیره‌های قومیتی"^۲ می‌انجامد. برای بسیاری از مصاحبه‌شوندگان حضور در برنامه‌های فرهنگی و مذهبی ارائه‌شده توسط هم‌زبانان عامل مهمی در کاهش غم غربت و بهبود سلامت روانی بوده است. لال (1990) مفهوم "تناقض قومیتی"^۳ را مطرح می‌کند به این معنا که حمایت از اجتماعات قومیتی به مهاجرین کمک می‌کند تا در جامعه میزبان راحت‌تر و بهتر انطباق پیدا کنند. این نکته در تضاد با یافته‌های پژوهش پیش‌روست چرا که هراندازه دل‌بستگی مهاجران به انجمن‌های زادگاهی قوی‌تر بود شانس ادغام عاطفی آن‌ها در جامعه آلمان کاهش می‌یافت.

تقویت ارتباط دوسویه با سرزمین مادری از مهم‌ترین دلایل بقا و استحکام اجتماعات شکل‌گرفته در میان مهاجران است. در بسیاری از موارد انجمن‌های تشکیل شده در خارج از کشور به دلایل سیاسی و یا ایدئولوژیک امکان همکاری با سازمان‌ها و افراد داخل کشور را ندارند که این امر در انسجام تشکل‌بندی‌های دیاسپوریک نقش مهمی دارد. همان‌طور که در بخش قبل اشاره شد به دلایل متعددی از جمله ضعف کار جمعی و فقدان اعتماد عمومی چنددستگی و گروه‌بندی‌های مشوش، لرزان و بی‌ثبات در تمامی بخش‌های دیاسپورای ایرانی به چشم می‌خورد و نمونه آلمان هم از این امر مستثنی نیست. جامعه مدنی در دیاسپورای ایرانی در این کشور از گستردگی و تنوع زیادی برخوردار است. انجمن‌های مذهبی شیعی (مرکز اسلامی هامبورگ و انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی دانشگاه‌های آلمان)، گروه‌های دانشجویی (انجمن دانشجویان ایرانی دانشگاه برمن)، گروه‌های حامی پناهندگان (شورای پناهندگان ایرانی برمن، انجمن دیوان در کلن، انجمن فرهنگی دهخدا در برلین) و انجمن‌های ادبی (انجمن فرهنگی ایرانی، انجمن بریط در برمن و انجمن ادبی و فرهنگی ایرانیان فرانکفورت) از فعال‌ترین تشکل‌های مهاجران در آلمان محسوب می‌شوند. براساس مطالعه میدانی صورت‌گرفته، قرابت

-
1. Ghettoization
 2. Ethnic Enclaves
 3. Ethnicity Paradox

بازنمایی وطن در میان‌ذهنیت مهاجران: رهیافتی نظری به دیاسپورای ایرانی ۱۳۹

جغرافیایی با شهر بزرگی چون هامبورگ به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مراکز تجمع ایرانیان در اروپا که از تنوع برنامه‌های فرهنگی، مذهبی و علمی بالایی در میان ایرانیان برخوردار است باعث شده که تشکل‌بندی‌های شهر برمن از قدرت رقابتی لازم برخوردار نباشند. به‌طور کلی سازمان‌های فعال مرتبط با مهاجران ایرانی به ۳ دسته قابل تقسیم هستند:

سازمان‌های دولتی مانند Eiche، Paritätische Bildungswerk LV Bremen e.V. و Mütterzentrum، Horn، AWO و سازمان از مهم‌ترین مراکز فعال در حوزه مهاجران و پناهنجویان هستند. در جریان مصاحبه‌های متخصص با مسئولین این سازمان‌ها مشخص شد که مأموریت دولتی آن‌ها بر ارائه حمایت‌های حقوقی، آموزشی (به‌ویژه آموزش زبان آلمانی)، مشاوره‌های کاری و تحصیلی، خدمات رفاهی به پناهندگان و مهاجران استوار شده است. دسته دوم انجمن‌های تأسیسی توسط کشور مبدأ است که بیشتر در شهرهای بزرگ و به‌ویژه توسط سفارت‌خانه‌های ایران اداره می‌شوند. این انجمن‌ها خط‌مشی مذهبی و فرهنگی دارند و بیشتر برنامه‌های ارائه شده در راستای اهداف سیاسی و ایدئولوژیک کشور ایران است. دسته سوم انجمن‌های مهاجر ساخته هستند که در مقیاسی به نسبت دامنه کوچک‌تر به ارائه خدمات در ابعاد مختلف فرهنگی، سیاسی، مذهبی و آموزشی می‌پردازند. سارا که تجربه ۳۵ سال حضور در کشور آلمان را دارد حضور در مسجد برمن را یکی از مهم‌ترین عوامل مؤثر در کاهش غم غربت برمی‌شمرد که فضای امنی برای تداوم علقه‌های مذهبی‌اش در کشور سکولاری چون آلمان را به او می‌دهد ولی نسبت به خدمات ارائه شده ناراضی است:

فضای مسجد از نظر تهویه و نور و دسترسی بسیار نامناسب است و درواقع یک ساختمان مسکونی کوچک است که ظرفیت مسجد شیعیان یک شهر بودن را ندارد؛ اما چیزی که از همه بیشتر من را آزار می‌دهد این است که امام جماعت مسجد خطبه‌ها را به زبان ترکی قرائت می‌کند چراکه به دلیل عدم حمایت مالی دولت آلمان هزینه‌های این مسجد توسط مهاجران متمول ترکیه‌ای تأمین می‌شود و در نتیجه امام جماعت هم ترک است و غذاها هم اکثراً از رستوران‌های ترکیه‌ای تهیه می‌شود که یک مقدار با ذائقه ما ایرانیان متفاوت است، البته اخیراً با افزایش مهاجران افغانستانی تعداد فارسی‌زبانان مسجد بیشتر شده است. ولی به‌رحال هامبورگ دور است و امکان رفتن متناوب برای شرکت در برنامه‌های مذهبی مثل دعای کمیل یا نماز جمعه را ندارم و به همین حداقل‌ها هم راضی هستم.

بر اساس یافته‌های این پژوهش، انجمن‌های مهاجران ایرانی در کشور آلمان از "تبعیض مضاعف" رنج می‌برند. انجمن‌های تأسیس شده توسط دولت ایران از ضعف اقبال توسط جمع گسترده‌ای از مهاجران و همچنین حمایت‌های دولت میزبان، انجمن‌های مهاجر ساخته از ضعف حمایت مالی و فرهنگی کشور مبدأ و بعضاً دولت میزبان و سازمان‌های تأسیسی توسط دولت میزبان با ضعف استقبال مهاجران به دلیل تفاوت زبانی-فرهنگی مواجه هستند. همچنین انجمن‌های غیرمذهبی به دلیل اختلافات فکری با کشور مبدأ امکان دریافت حمایت‌های مالی از سوی دولت ایران را از دست می‌دهند و در بسیاری از موارد سهم دریافتی از دولت آلمان نیز "بسیار ناچیز و ناکافی" اعلام شده است. مسئولان انجمن‌های مذهبی (مهاجرساخته) در شهر برمن "عدم توجه و حمایت دولت آلمان" و همچنین "سلطه سایر گروه‌های شیعی به‌ویژه مهاجران ترک و لبنانی" را دو چالش عمده در فعالیت‌های خود برشمرده‌اند.

جوامع دیاسپوریک در سطح بین‌المللی به شیوه‌های مختلفی همچون فعال و غیرفعال^۱، سازنده و مخرب بر کشور مبدأ و مقصد تأثیر می‌گذارند (Mavroudi, Redclift, 2017). تا زمانی که مهاجران احساس هویت جمعی نداشته باشند دیاسپورا به حالت فعال و عملیاتی در نمی‌آید. در جوامع میزبانی که آزادی عمل انجمن‌ها به رسمیت شناخته شده جماعت‌های دیاسپوریک به راحتی می‌توانند از طریق انتشار روزنامه و مجله، ایجاد شبکه‌های تلویزیونی، برگزاری تجمعات با اعضای خود در ارتباط بوده و آن‌ها را در راستای اهداف مشترک جامعه دیاسپورا سازمان‌دهی کنند. بسیاری از محققین دیاسپورای ایرانی را غیرفعال و خاموش دسته‌بندی کرده‌اند (Cohen & Yefet, 2019) چراکه ارتباط سیستماتیک با کشور مبدأ ندارد هرچند که در موارد انگشت‌شماری همچون زلزله بم ارتباط با مبدأ به صورت مؤثر و البته موقتی ایجاد شده بود. ضعف همبستگی و فعالیت‌های تخریبی طرفداران هر یک از گروه‌ها علیه سایرین امکان ایجاد وحدت میان ایرانیان خارج از کشور حول موضوع‌های فرهنگی، باستانی، اجتماعی و مشکلات روزمره زندگی را نیز از بین برده است. در طول سال‌های گذشته، بسیاری از انجمن‌های فرهنگی، موسسه‌های زبان-آموزی، آموزشی و نشریه‌های ایرانی در خارج از کشور به دلیل عدم حمایت جامعه ایرانیان مهاجر و همچنین نداشتن روحیه کار جمعی و احترام به حقوق دیگران و مسئولیت‌پذیری و رفتارهای خصمانه نسبت به انجمن‌های رقیب مجبور به تعطیلی شده‌اند. در نتیجه جامعه

1. Silent

بازنمایی وطن در میان‌ذهنیت مهاجران: رهیافتی نظری به دیاسپورای ایرانی ۱۴۱

گسترده ایرانیان خارج از کشور که از نظر سرانه درآمد، سطح تحصیلات، میزان کارآفرینان و تعداد اعضای هیئت‌علمی به لحاظ آماری در جایگاه بسیار بالایی قرار دارد ارتباط منسجم و بلندمدتی را در توسعه‌زادگاهی نداشته و از عدم سازمان‌دهی منطقی در دیاسپورا رنج می‌برد.

ارتباط با وطن: بازه‌ای از ذهنیت تا عینیت

در ادبیات مهاجرت ارتباط دیاسپورا با وطن دینامیکی از تداوم و تغییر دائمی است. در این راستا پارادایم فراملی‌گرایی جامع‌ترین تحلیل را از روابط مهاجران با کشور مبدأ و سایر نقاط دیاسپورا ارائه می‌نماید. در عصر جهانی‌شدن و با گسترش تکنولوژی و شتاب گرفتن ارتباطات شبکه‌ای در سطح بین‌الملل به کمرنگ شدن مرزهای دولت-ملت‌ها شده و روابط فرامرزی در سطوح خرد و کلان رشدی شتابان یافته است. پورتز و همکاران (1999) مهاجر فراملی‌گرا را فردی تعریف کرده‌اند که زندگی دوگانه دارد، به دو زبان صحبت می‌کند، خانه‌اش را بر اساس چند جغرافیای متفاوت تصور می‌کند و زندگی‌اش را بر مبنای ارتباط مستمر بین مرزها ادامه می‌دهد. باید توجه داشت که لزوماً فراملی‌گرایی سرنوشت محتوم در مهاجرت نیست و صرفاً بخشی از مهاجران به‌عنوان مهاجران فراملی‌گرا قلمداد می‌شوند؛ به‌عنوان نمونه در پژوهش پورتز و همکاران (2002) تنها ۵ تا ۱۰ درصد از مهاجران اهل دومینیکن، سالوادور و کلمبیا ساکن در ایالات متحده آمریکا ارتباطات فراملی‌گرایانه با کشور مبدأ داشته‌اند.

فراملی‌گرایی و دیاسپورا به‌عنوان دو واژه درهم‌تنیده، در بسیاری از موارد با یکدیگر همپوشانی دارند و در بسیاری از موارد به‌جای یکدیگر استفاده می‌شوند (Bauböck & Faist, 2010). مطالعات کلاسیک فراملی‌گرایی رفتارهای مهاجران در تداوم ارتباط با مبدأ را مانعی در ادغام بر می‌شمردند (Faist, 1999; Snel & Engbersen, 2006) اما مطالعات جدید در این عرصه ضمن رد کردن این تقابل، فرایند ادغام و روابط فراملی‌گرایانه دو رابطه همسو می‌دانند که در بسیاری از موارد هم‌دیگر را تقویت می‌نمایند (Levitt, 2003; Kivisto, 2001; Nagel & Staeheli, 2008). هرچه سطح سرمایه انسانی بالاتر باشد میزان و کیفیت روابط فراملی (مشارکت سیاسی و یا سرمایه‌گذاری در کشور مبدأ) افزایش می‌یابد و همچنین ادغام ساختاری مهاجران بهتر صورت می‌گیرد. این موضوع در دیاسپورای ایرانی در آلمان قابل رصد است و ادغام مهاجران در جامعه میزبان تقابلی با تداوم روابط فراملی‌گرایانه با مبدأ و سایر بدنه دیاسپورای ایرانی نداشته است.

نقش رفتارهای فراملی‌گرایانه در بازنمایی وطن در روابط بین‌نسلی

تمایل به تداوم ارتباط با کشور مبدأ نوعی ابراز وابستگی چندبعدی است که فرد نشان می‌دهد هم به جامعه میزبان تعلق دارد و هم همچنان ریشه در خاک دارد. مهاجران ایرانی در آلمان با "رویه‌ها و عمل فراملی‌گرایانه" (از طریق مصرف فرهنگی و یا شرکت در انجمن‌های زادگاهی) به‌نوعی "وابستگی‌های بومی" خود را در جامعه میزبان بازتولید می‌کنند. وجوه ارسالی^۱ به‌عنوان یکی از مهم‌ترین شاخص‌های فراملی‌گرایی است و سهم مهاجران ایرانی رقم ۱,۴۰۰ میلیارد دلار (World Bank, 2019) و معادل ۳٪ درصد تولید ناخالص داخلی است که به نظر می‌رسد با توجه به تحریم‌های بین‌المللی و عدم ارتباط دوسویه پویا کشور مبدأ با دیاسپورا، جمهوری اسلامی ایران سهم بسیار ناچیزی در مبادلات ارزی و مشارکت مهاجران در توسعه زادگاهی دارد (Saidi, 2019). همچنین بحث وجوه ارسالی غیرمادی^۲ که اولین بار توسط لویت (1998) ارائه شد نیز در دیاسپورای ایرانی قابل تحلیل است که به معنای انتقال ابعاد فرهنگی، اجتماعی، ارزشی، ایده‌ها، دانش و مهارت‌های مهاجران به جامعه مبدأ بوده که لزوماً به بازگشت فیزیکی نیازی ندارد و با گسترش فناوری‌های نوین به سهولت انجام می‌شود که از آن می‌توان به فراملی‌گرایی میکروالکترونیک^۳ یاد کرد.

به‌طور کلی فراملی‌گرایی در دو سطح ذهنی (غیرمادی) و عینی (مادی) قابل مطالعه است و روابط فراملی‌گرایانه صرفاً به روابط عینی و قابل مشاهده (اقتصادی، سیاسی و یا اجتماعی-فرهنگی) محدود نمی‌شود و همان‌طور که بورل (2003) به‌درستی اشاره می‌کند خاطرات، عواطف، نگرانی و احساساتی که فرد مهاجر همچنان نسبت به سرزمین مادری خود دارد هم در زمره روابط فراملی‌گرایانه ذهنی قرار می‌گیرد. "ارتباط ذهنی و عینی با مفهوم وطن" و "داشتن خاطره از وطن" مرکزی‌ترین مؤلفه شکل‌گیری و انسجام دیاسپورا است حتی اگر این وطن تصویر مخدوش و ستیزه‌جویانه‌ای داشته باشد که در این حالت تصاویر انتزاعی و خیال‌اندود از وطن تقویت می‌شود. دلایل و شرایط خروج از کشور، تأثیر بسیار مهمی بر ارتباط مهاجر هم با اعضای دیاسپورا و هم با کشور مبدأ دارد. گروهی از مصاحبه‌شوندگان به دلیل ترومایی که باعث برون‌کوچی آن‌ها از وطن شده است سطح

1. Remittances
2. Social Remittances
3. Microelectronic Transnationalism

بازنمایی وطن در میان‌ذهنیت مهاجران: رهیافتی نظری به دیاسپورای ایرانی ۱۴۳

ارتباطی ضعیف یا خنثی با کشور مبدأ دارند و تصویری انتزاعی از جغرافیایی متصور به نام وطن در ذهن می‌سازند. این گروه ارتباط با سرزمین مادری را در میان‌ذهنیت خود تداوم بخشیده و همان‌طور که گلیک شیلر و لویت (2004) اشاره می‌کنند روابط با کشور مبدأ را در سطح عاطفی (حافظه جمعی مشترک، نوستالژی و خیال‌پردازی^۱) حفظ می‌نمایند.

از سوی دیگر بعد عینی (مادی) فراملی‌گرایی در تعاملات مهاجران در جریان مصرف فرهنگی به‌وسیله رسانه‌های جمعی، سفر (رفت و برگشتی) و وجوه ارسالی نمود می‌یابد. پژوهش‌های ابتدایی در این حوزه (Portes & Rumbaut, 2001) معتقد بودند که ارتباط با وطن فقط به نسل اول مهاجرین محدود می‌شود درحالی‌که همراستا با یافته‌های پژوهش پیش رو، تحقیقات جدید ارتباط عینی و ذهنی با کشور مبدأ را متعلق به نسل یک و نیم^۲، دوم و سوم مهاجرین هم می‌داند (Lyons & Mandaville, 2010; Rumbaut, 2012). هرچند که تحقیقات صورت گرفته (Ehrkamp, 2005; Vertovec, 2003) نشان می‌دهند که سطح روابط فراملی‌گرایانه این گروه، کم‌رنگ‌تر و کم‌دامنه‌تر از والدین‌شان است اما به‌صورتی نمادین و سمبلیک بوده که خود را با تقویت ارتباط با هویت مشترک قومی بازنمایی می‌کند و این تداوم، ارتباط مستقیمی با رفتارها و استراتژی‌های والدین در ارتباط با فرهنگ بومی دارد. نمودهای فراملی‌گرایی در میان مهاجران ایرانی در آلمان، ارتباط تلفنی و مجازی با خویشاوندان جامانده^۳ در کشور مبدأ و یا سایر بدنه دیاسپورا، استفاده از زبان مادری در خانه، مسافرت‌های رفت و برگشتی به ایران، وجوه ارسالی به ایران یا سایر نقاط دیاسپورا، برپایی مراسم و مناسک ایرانی-اسلامی، استفاده از پوشش ایرانی-اسلامی، استفاده از نمادهای فرهنگی در چیدمان خانه به سبک ایرانی و مصرف فرهنگی (تلویزیون-های ماهواره‌ای، روزنامه، اینترنت، رادیو، فیلم و کتاب) و مواردی از این دست بود که در انتقال معانی فرهنگی به فرزندان نقش مهمی ایفا می‌نماید.

1. Memory, Nostalgia Or Imagination

۲- در مطالعات مهاجرت نسل ۱,۵ به کسانی اطلاق می‌شود که در کشور مبدأ به دنیا آمده‌اند اما در سال‌های ابتدایی کودکی مهاجرت کرده‌اند و در هر دو فضا جامعه‌پذیری را تجربه کرده‌اند. این گروه با نسل اول و دوم مهاجران تفاوت‌های رفتاری دارند چراکه اگرچه همچنان خاطرات کشور مبدأ را با خود حمل می‌کنند اما فرایند جامعه‌پذیری را با ساختار کشور میزبان ادامه می‌دهند. این گروه از مهاجران سریع‌تر و راحت‌تر از نسل اول با جامعه جدید انطباق می‌یابند اما همچنان باید با استانداردهای دوگانه و کلیشه مهاجر اطلاق شدن توسط جامعه میزبان دست و پنجه نرم کنند.

3. Left Behinds

انتقال معانی فرهنگی از طریق فرهنگ مادی و هم‌چنین حواس پنج‌گانه صورت می‌گیرد. بو، طعم (Saidi, 2016; Savas, 2014)، فرهنگ دیداری و شنیداری و وسایل شخصی (Walsh, 2006) نه‌تنها در کاهش دلتنگی و غم غربت (نوستالژی) برای مهاجران نقش مهمی دارد بلکه در تقویت تعلق به هویت دیاسپوریک، وطن و انتقال معانی و نمادهای فرهنگی و خاطرات جمعی مشترک نقش مهمی ایفا می‌کند. پارکین (1999) اشاره می‌کند که مهاجران در شرایط انزوا و تنهایی برای فرار از این وضعیت روحی، به طرز باورنکردنی به وسایل شخصی خود احساس تعلق می‌کنند چراکه نوعی از حافظه جمعی و خاطره‌ای از جغرافیای خیال‌اندودی به نام وطن-خانه را تداعی می‌نماید.

در مطالعات فراملی‌گرایی مصرف چه در قالب مصرف فرهنگی و چه مصرف غیرفرهنگی (مانند فروشگاه‌های مواد غذایی و پوشاک قومی) گروه‌های مهاجران در شناخت هویت افراد از اهمیت بالایی برخوردار است. مراکز خرید مواد غذایی ایرانی و هم‌چنین رستوران‌های ایرانی در بسیاری از شهرهای آلمان وجود دارند که نه‌تنها مایحتاج مهاجران ایرانی را تأمین می‌کنند بلکه مهاجران افغانستانی با توجه به قرابت فرهنگی و ذائقه خوراک نیز از این مراکز بهره می‌برند. این فروشگاه‌ها نه‌تنها مواد خوراکی خاص ایران مانند نان بربری، ادویه‌های بومی و هم‌چنین گوشت حلال را عرضه می‌کنند بلکه صنایع دستی، کتاب فارسی، توزیع نشریات فارسی‌زبان و بلیط کنسرت و سایر برنامه‌های فرهنگی را به عهده‌دارند و در تعاملات فرهنگی دیاسپورای ایرانی نقش محوری دارند.

در دنیای ارتباطات و اطلاعات، رسانه برجسته‌ترین و مؤثرترین بازیگر صحنه جهانی است. به‌طورکلی تمرکز مطالعات بر نقش رسانه‌ها در تسهیل فرایند ادغام در جامعه میزبان است (Zhou & Cai, 2002; Budarick, 2011) اما در این پژوهش نقش رسانه‌ها در شکل‌گیری و تقویت/تحدید هویت دیاسپوریک و ارتباط با کشور مبدأ مورد پرسش بوده است. رسانه‌های جمعی نقش مهمی در تداوم هویت ملی و آگاهی بخشی هویتی در دیاسپورای ایرانی دارند و مهاجران را در حالت پاندولی مابین بسترهای هویتی قدیمی (کشور مبدأ) و ارزش‌های جدید (کشور مقصد) در نوسان قرار می‌دهند. تصویر شکل‌گرفته در رسانه‌های جمعی در دیاسپورای ایرانی کلیتی انتزاعی، بعضاً غیرواقعی، کاریکاتوریزه از کشور مبدأ و هم‌چنین جماعت دور از وطن است. تصویر ارائه شده از جامعه مبدأ عموماً تصویری مشوش، تیره و فاقد جذابیت‌های لازم به‌منظور تشویق و تقویت ارتباط دوسویه

بازنمایی وطن در میان‌ذهنیت مهاجران: رهیافتی نظری به دیاسپورای ایرانی ۱۴۵

است. بر اساس نظریه فراواقعیت^۱ بودریار (2004) که به معنای "فراتر رفتن، بیش‌ازحد، فراواقعیت و حاد واقعیت" تعبیر می‌شود در عصری که رسانه‌های جمعی سکان‌دار شکل-دهی به میان‌ذهنیت سوژه‌ها هستند همه‌چیز فراتر از واقعیت بازنمایی می‌شود. در حالت فراواقعیت، همه‌چیز دست‌کاری و بازنمایی شده و امر واقعی پنهان می‌شود، مرز بین حقیقت و غیرحقیقت مخدوش است و کسی متوجه این دست‌کاری و جابه‌جایی نیست. در مطالعات رسانه بحث امنیت ذهنی مخاطب چالش مهمی است (Silverstone, 1993؛ Morley, 2000) و همواره در مواجهه با برنامه‌های تولید شده، گروهی احساس می‌کنند که کنار گذاشته شده‌اند. بر اساس مصاحبه‌های صورت گرفته در این پژوهش، رسانه‌های نوشتاری و دیداری که در دیاسپورا مصرف می‌شوند برشی از واقعیت و نه همه حقیقت هستند و بر اساس نظر مطلعین این پژوهش دو مقوله "عدم اعتماد به محتوای ارائه شده توسط رسانه‌های داخل ایران و عدم ارتباط مفهومی برنامه‌های تولید شده با واقعیت زندگی مهاجران" و همچنین "تولیدات مغشوش، ستیزه جویانه، سطحی، غیرعلمی و جانبدارانه رسانه‌های خارج از کشور" به‌عنوان مهم‌ترین چالش حوزه رسانه در زیست مهاجرتی ایرانیان مقیم آلمان بوده است. این مسأله باعث می‌شود تا ارائه و انتقال معانی فرهنگی و محتوای ایرانی به نسل بعد در دیاسپورا با چالش‌های متعددی مواجه شود.

سفرهای دیداری: استراتژی فراملی‌گرایانه در جهت ادغام در مقصد یا محرک بازگشت به مبدأ؟

سفرهای دیداری رفت و برگشتی (کوتاه‌مدت) و مهاجرت بازگشتی (درازمدت) نوعی جریان‌یابی سرمایه از کشور مقصد به سمت کشور فرستنده است که "یک فعالیت فراملی-گرایانه"^۲ قلمداد می‌شود (Duval 2004؛ Lay & Kobayashi 2005). سفر به کشور مبدأ به معنای بخشی از فرایند خودشناسی است. بعد از سال‌ها دور بودن از سرزمین مادری، بازگشت حتی به صورت سفر کوتاه‌مدت در حکم "آزمون واقعیت" (Barnes, 2001) است. بازگشت چه به صورت کوتاه‌مدت یا بلندمدت برای بسیاری از مصاحبه‌شوندگان چمدانی مخلوط است که مجموعه‌ای از احساسات گاه متناقض همچون هیجان، انتظار و آرزو، نوستالژی و درعین حال ناامیدی و غم را با خود حمل می‌کند.

1. Hyper Reality
2. A Type Of Transnational Activity

ماگریج و دنا (۲۰۰۶) بازگشت به مبدأ را در بسیاری از موارد عامل تبدیل کشور میزبان به خانه برای مهاجر می‌دانند چراکه فرد با واقعیت‌های جامعه مواجه می‌شود و تصمیم به ریشه دادن در جای جدید می‌کند. بر اساس پژوهش کیفی سعیدی (2020) که به مطالعه تجربه‌زیسته متخصصان بازگشته به کشور پرداخته است در بسیاری از موارد مهاجرانی که به کشور مبدأ برمی‌گردند احساس "غریبه‌ای در خانه" داشته و بازگشت را نه به معنای رجعتی بدون هزینه بلکه در بسیاری از موارد نوعی هجرت قلمداد نموده‌اند. مطالعه دیاسپورای ایرانیان در آلمان نشان می‌دهد که در بسیاری از موارد بازگشت به کشور مبدأ فرایند ادغام در کشور مقصد را تسریع می‌کند. بازگشت (چه به صورت سفری کوتاه‌مدت یا اقامتی طولانی) به‌مواجهه فرد با واقعیت‌های کشور مبدأ و حجم گسترده‌ای از تغییرات می‌انجامد چراکه نه تنها مهاجر به واسطه تجربه زندگی در جغرافیای متفاوت، از نظر شخصیتی و رفتاری با تغییراتی مواجه شده بلکه کشور مبدأ نیز در سال‌های گذشته با تغییرات گسترده‌ای مواجه شده است و در نتیجه جایابی در ساختار جدید فرایندی پرهزینه و پرچالش بوده و بازگشت و انطباق با ساختارهای پیشین فرایندی آرام و روان نخواهد بود. در بسیاری از موارد افراد به محکم‌تر کردن پایگاه خود در کشور مقصد مبادرت ورزیده و در این راستا به سرمایه‌گذاری‌های درازمدتی همچون خرید ملک یا درخواست تابعیت پرداخته‌اند.

بحث و نتیجه‌گیری

در سال‌های اخیر چرخش مفهومی گسترده‌ای در ادبیات مهاجرت‌های بین‌المللی صورت پذیرفته است که در نتیجه آن به جای داشتن نگاه بدبینانه و تقلیل‌گرایانه به مقوله برون کوچی متخصصان، بر تغییر رویکرد سیاست‌گذاران در جهت بهره‌مندی هرچه بیشتر از دانش و سرمایه مهاجران در راستای منافع ملی و بهبود وضعیت کشور مبدأ تأکید شده و مهاجران به‌عنوان مشارکت‌کنندگان در توسعه زادگاهی معرفی شده‌اند. درحقیقت کشورهای مهاجرفرست، با تأکید بر نقش "چرخش مغزها و استعدادها"^۱ در توسعه کشورهای مبدأ و با اتخاذ سیاست‌های مطلوب در حوزه گردش بین‌المللی متخصصان و بسط زیرساخت‌های پژوهش و نوآوری به جذب استعدادهای برتر در راستای نقش‌آفرینی آن‌ها در توسعه کشور مبادرت می‌ورزند.

1. Brain Circulation

بازنمایی وطن در میان‌ذهنیت مهاجران: رهیافتی نظری به دیاسپورای ایرانی ۱۴۷

مطالعه دیاسپورای ایرانی پیش‌درآمد فهم روابط فراملی مهاجران و همچنین بازگشت به‌عنوان یکی از استراتژی‌های این افراد در ارتباط با کشور مبدأ است. مهم‌ترین پیش‌شرط بهره‌مندی جمهوری اسلامی ایران از سرمایه انسانی دیاسپورا شناخت مختصات، ویژگی‌ها و روایت‌های مستور مهاجران ایرانی است. جماعت‌های دیاسپوریک به‌عنوان ملت‌هایی رهاشده، درجایی بین مرزهای بین‌المللی و فرهنگ‌های مهاجرتی قرار گرفته‌اند و درصدد بازخوانش دوباره فضا در اشکال جدید هستند. زمان مهاجرت، دلایل مهاجرت، مرزبندی‌های قومیتی، سیاسی، مذهبی، شغلی و اقامتی ایرانیان به شکل‌گیری دیاسپورایی چهل‌تکه منجر شده که در مصرف فرهنگی مهاجران هم نمود یافته و به ضعف هویت دیاسپوریک و تعاملات درون دیاسپورا منجر شده است. بی‌شک ارتباط پویا، دوطرفه و سازنده دیاسپورای ایرانی با کشور مبدأ به انتقال معانی فرهنگی به نسل بعد و مدیریت بهتر روابط درون نهاد خانواده کمک شایانی خواهد کرد. همچنین شکل‌گیری و تقویت این تعامل دوجانبه با گسترش روابط فراملی گرایانه مهاجران با کشور مبدأ به انتقال سرمایه انسانی در جهت توسعه زادگاهی منجر خواهد شد.

References

- Abdollahpour, M & Mohseni, A & Rasteh, D (2017), *Diaspora and Kurdish Nationalism in Terms of Conflict Models*, Quarterly Journal of Political Research in Islamic World, Vol. 7, No. 1.
- Adamson, F (2012), *Constructing the Diaspora: Diaspora Identity Politics and Transnational Social Movements, in Politics from Afar: Transnational Diasporas and Networks*, Edited By T. Lyons, And P. Mandaville, 25-42. New York: Columbia University Press.
- Anthias, F (1998), *Evaluating Diaspora: Beyond Ethnicity?*, Sociology, Vol. 32, No. 3.
- Appadurai, A (1991), *Global Ethnoscapes: Notes and Queries for a Transnational Anthropology*. Recapturing Anthropology: Working In The Present, Ed. RG Fox, Santafe: School of American Research Press.
- Arabestani, M (2018), *Desire to Leave, Emigration in the Iranian Intersubjectivity*, Research Institute for Culture, Art and Communication, Tehran. [In Persian]
- Arabestani, M (2019), *Changing World of the Mandaeans*, Iranian Journal of Anthropology Research, Vol. 9, No. 17. [In Persian]
- BAMF (2019), *Report*, Available From: [Www.Bamf.De](http://www.Bamf.De).
- Barnes, D (2001), *Resettled Refugees' Attachment to Their Original and Subsequent Homelands: Long-Term Vietnamese Refugees in Australia*, Journal of Refugee Studies, Vol. 14, No. 4.
- Bastani Ghomsheh, M (2003), *Strange Acquaintances Generation Iranian Immigrants in Europe*, Tehran: Negaheh Moaser Organization. [In Persian]
- Basu, P (2001), *Hunting Down Home: Reflections on Homeland and the Search for Identity in the Scottish Diaspora*, In Bender, B. And Winer, M (Eds) *Contested Landscapes: Movement, Exile And Place*. Oxford: Berg.
- Bauböck, R & Faist, T (Eds) (2010), *Diaspora and Transnationalism: Concepts, Theories and Methods*, Amsterdam University Press.
- Baudrillard, J (2004), *In the Shadow of the Silent Majorities*, Tehran: Markarz Publisher. [In Persian]
- Blunt, A & Dowling, R (2006), *Home*, London: Routledge.
- Borbor, T (2014), *Diaspora and the Possibility of a Move from the Sense of Exile to Emplacement: A Survey of Approaches*, Journal of Social Sciences, Vol. 21, Issue. 66. [In Persian]
- Bozorgmehr, M & Douglas, D (2011), *Success(Ion): Second-Generation Iranian Americans*, Iranian Studies, Vol. 44, No. 1.
- Brah, A(2005), *Cartographies of Diaspora Contesting Identities*, New York: Routledge.
- Bratu, R (2015), *Children of Romanian Migrants Between 'Here' and 'There': Stories of Home Attachment*, Social Change Review, Vol. 13, No. 1.
- Breckenridge, C & Appadurai, A (1989), *On Moving Targets*, Public Culture, Vol. 2, No. 1.

۱۴۹ بازنمایی وطن در میان‌ذهنیت مهاجران: رهیافتی نظری به دیاسپورای ایرانی

- Brettell, C (2013), *Anthropology and Migration: Essays of Transnationalism, Ethnicity and Identity*, Altamira Press US.
- Brubaker, R (2005), *The 'Diaspora' Diaspora*, Ethnic and Racial Studies, Vol. 28, No. 1.
- Bryman, A (2016), *Social Research Methods*, Oxford University Press.
- Budarick, J (2011), *Media, Home and Diaspora*, LSE Electronic Working Paper, No. 21.
- Burrell, K (2003), *Small-Scale Transnationalism: Homeland Connections and The Polish 'Community' in Leicester*, International Journal of Population Geography, Vol. 9, No. 4.
- Butler, KD (1998), *Freedoms Given, Freedoms Won: Afro-Brazilians in Post-Abolition São Paulo and Salvador*, New Brunswick, NJ: Rutgers UP.
- Butler, KD (2001), *Defining Diaspora, Refining a Discourse*, Diaspora, Vol. 10, No. 2.
- Change Institute (2009), *The Iranian Muslim Community in England, Understanding Muslim Ethnic Communities*, Communities and Local Government: London.
- Clifford, J (1994), *Further Inflections: Toward Ethnographies of the Future*, Cultural Anthropology, Vol. 9, No. 3.
- Cohen, R (2008), *Global Diasporas: An Introduction*, Routledge.
- Cohen, RA & Yefet, B (2019), *The Iranian Diaspora and the Homeland: Redefining The Role of a Center*, Journal of Ethnic and Migration Studies, Online.
- Culic, I (2013), *The Limits of the State and Transnationalism: A Critical Look at Canada's Economic Class Immigration Policy*, Working Paper No. 118. Berlin.
- Dahya, B (1973), *Pakistanis in Britain: Transients or Settlers?*, Race and Class, Vol. 14, No. 3.
- Darzinezhad, E & Baradaran Jamili, L (2017), *The Translocality of Home in Mohja Kahf's Diasporic Discourse*, Critical Language & Literary Studies, Vol. 14, No. 19. [In Persian]
- Deciu-Ritivoi, A (2002), *Yesterday's Self: Nostalgia and the Immigrant Identity*, Oxford: Rowman & Littlefield
- Dufoix, S (2008), *Diasporas*, University of California Press.
- Duval, DT (2004), *Linking Return Visits and Return Migration Among Commonwealth Eastern Caribbean Migrants in Toronto*, Global Networks, Vol. 4, No. 1.
- Ehrkamp, P (2005), *Placing Identities: Transnational Practices and Local Attachments of Turkish Immigrants in Germany*, Journal of Ethnic and Migration Studies, Vol. 31, No. 2.
- Elliott, J (2005), *Using Narrative in Social Research: Qualitative and Quantitative Approaches*, Sage.
- Faist, T (1999), *Transnationalization in International Migration: Implications for the Study of Citizenship and Culture*, Working Paper WPTC-99-08, Transnational Communities Program.

- Fakouhi, N & Ebrahimi, M (2009), *Iranian Scientific Diaspora and Its Impact Upon Localization in Iranian Social Sciences*, Journal of Iranian Social Research, Vol. 3, No. 1.
- Fortier, AM (2000), *Migrant Belongings: Memory, Space, Identity*, New York: Oxford (Berg).
- Georgakopoulou, A (2006), *Thinking Big with Small Stories in Narrative and Identity Analysis*, Narrative Inquiry, Vol. 16, No. 1.
- Ghaneirad, MA (2017), *Knowledge Elites: Cooperation or Immigration?*, Institute for Social and Cultural Studies, Ministry of Science, Research & Technology, Tehran. [In Persian]
- Ghasemisiani, AA (2004), *Iranian Immigrant Cultural Communication with the Host Society (Case Study: Iranian Immigrants in Germany)*, Journal of National Studies, Vol. 5, No. 2. [In Persian]
- Gholami, R (2014), *Is This Islamic Enough?* Intra-Diasporic Secularism and Religious Experience in the Shi'a Iranian Diaspora in London, Journal of Ethnic and Migration Studies, Vol. 40, No. 1. [In Persian]
- Glick Shiller, N & Levitt, P (2004), *Conceptualizing Simultaneity: A Transnational Social Field Perspective on Society*, International Migration Review, Vol. 38, No. 145.
- Gusterson, H (1997), *Studying Up Revisited*, Political and Legal Anthropology Review, Vol. 20, No. 1.
- Hakimzadeh, A (2006), *A Vast Diaspora Abroad and Millions of Refugees at Home*, Washington, Migration Policy Institute.
- Hall, S (1990), *Cultural Identity and Diaspora, in Identity: Community, Culture, Difference*, Ed J Rutherford, Lawrence & Wishar, London.
- Hall, S (2017), *Familiar Stranger: A Life Between Two Islands*, Duke University Press Books.
- Ho, EL & Mcconnell, F (2017), *Conceptualizing 'Diaspora Diplomacy': Territory and Populations Betwixt The Domestic and Foreign*, Progress in Human Geography, Online.
- Hobsbawm, EJ & Ranger, to (Eds.) (1992), *The Invention of Tradition*, Cambridge University Press, Cambridge
- Israel, M (2000), *South African War Resisters and the Ideologies of Return from Exile*, Journal of Refugee Studies, Vol. 13, No. 1, Pp. 26-42.
- Janmardi, M (2009), *A Sociological Analysis of Elite Migration from (1943) Until (2006) Case Study: Saghez in Kurdistan Province*, Peyk Noor, Vol. 7, No. 3. [In Persian]
- Karim, PM (2013), *Guest Editor's Introduction Iranian Diaspora Studies*, Iranian Studies, Vol. 46, No. 1.
- Khosravi, Sh & Graham, M (1997), *Home Is Where You Make It: Repatriation and Diaspora Culture Among Iranians in Sweden*, Journal of Refugee Studies, Vol. 10, No.2.
- Kivisto, P (2001), *Theorizing Transnational Immigration: A Critical Review of Current Efforts*, Ethnic and Racial Studies, Vol. 24, No. 4.

بازنمایی وطن در میان‌ذهنیت مهاجران: رهیافتی نظری به دیاسپورای ایرانی ۱۵۱

- Koinova, M (2014). *Why Do Conflict-Generated Diasporas Pursue Sovereignty-Based Claims Through State-Based or Transnational Channels?*, European Journal of International Relations, Vol. 20, No. 4.
- Kvale, S & Brinkmann, S (2009), *Interviews: Learning the Craft of Qualitative Research Interviewing*, Sage.
- Lal, BB(1990), *The Romance of Culture in an Urban Civilization: Robert E. Park on Race and Ethnic Relations in Cities*, London: Routledge.
- Levitt, P (1998), *Social Remittances: Migration Driven Local-Level Forms of Cultural Diffusion*, International Migration Review, Vol. 32, No. 4.
- Levitt, P (2003), *Keeping Feet in Both Worlds: Transnational Practices and Immigrant Incorporation in the United States*, In C. Joppke and E. Morawska (Eds) *Toward Assimilation and Citizenship: Immigrants in Liberal Nation-States*, Basingstoke: Palgrave Macmillan.
- Ley, D & Kobayashi, A (2005), *Back to Hong Kong: Return or Transnational Sojourn?*, Global Networks, Vol. 5, No. 2.
- Lu, HP (2011), *Models Explaining Exogamy- A Study Of 1.5 And Second Generation Asian Immigrants in Canada*, WP11- 02.
- Lyons, T & Mandaville, P (2010), *Think Locally, Act Globally: Toward A Transnational Comparative Politics*, International Political Sociology, Vol. 4.
- Massey, D(1994), *Space, Place and Gender, Minneapolis*: University Of Minnesota.
- Mavroudi, E (2007), *Diaspora as Process: (De)Constructing Boundaries?*, Geography Compass, Vol. 1, No. 3.
- Mavroudi, E (2018), *Deconstructing Diasporic Mobilisation at a Time of Crisis: Perspectives from the Palestinian and Greek Diasporas*, Journal of Ethnic and Migration Studies, Vol. 44, No. 8.
- McAuliffe, C (2007), *A Home far Away? Religious Identity and Transnational Relations in the Iranian Diaspora*, Global Networks, Vol. 7, No. 3.
- Moghissi, H(2006), *Muslim Diaspora: Gender, Culture and Identity*, Routledge
- Mohabbat-Kar, R (2016), *Identity and Exile: The Iranian Diaspora between Solidarity and Dierence*, Berlin: Heinrich Böll Foundation.
- Mohammad-Alamouti, M (2004), *Globalization and Elite Migration: Case of Iran*, Journal of Social Welfare, Vol. 4, No. 15. [In Persian]
- Morley, D(2000), *Home Territories: Media, Mobility and Identity*. London: Routledge.
- Mortensen, EB (2014), *Not Just a Personal Decision*, African Diaspora, Vol. 7, No. 1
- Muggeridge, H & Doná, G (2006), *Back Home? Refugees' Experiences of Their First Visit Back to Their Country of Origin*, Journal of Refugee Studies, Vol. 19, No. 4.
- Naderi, A & Bayat, R (2016), *Study Overseas: Ethnography About Ambivalence among Iranian Students in Germany*, Journal of Iranian Cultural Research, Vol. 9, No. 34.
- Naficy, H (1996), *The Making of Exile Cultures: Iranian Television in Los Angeles*, University of Minnesota Press.

- Nagel, CR & Staeheli, LA (2008), *Integration and the Negotiation of "Here" and "There": The Case of British Arab Activists*, Social and Cultural Geography, Vol. 9, No. 4.
- Naghdi, A (2010), *Iranian Diaspora: With Focus on Iranian Immigrants in Sweden*, Asian Social Science, Vol. 6, No. 11.
- Noor, A (2014), *Iranian Women in the Diaspora, 'Being Here and Being There'*, MA. Thesis, Institute of Social Studies, The Hague, The Netherlands.
- Nyers, P (2010), *Abject Cosmopolitanism: The Politics of Protection in the Anti-Deportation Movement*, Third World Quarterly, Vol. 24, No. 6.
- Parkin DJ (1999), *Mementoes as Transitional Objects In Human Displacement*, Journal Of Material Culture, Vol. 4, No. 3.
- Parvin-Steward, T (2017), *In between Home and Homeland: Diaspora Identity as a Cultural Hybrid in Mohsen Namjoo's 'Cielito Lindo'*, Popular Communication, Vol. 15, No. 3.
- Portes, A & Haller, W & Guarnizo, L (2002), *Transnational Entrepreneurs: the Emergence and Determinants of an Alternative form of Immigrant Economic Adaptation*, American Sociological Review, Vol. 67, No. 2.
- Portes, A & Rumbaut, RG (2001), *Legacies: The Story of the Immigrant Second Generation*, Berkeley: University of California Press.
- Portes, A, Guarzino LE & Landolt, P (1999), *The Study of Transnationalism: Pitfalls and Promise of an Emergent Research Field*, Ethnic and Racial Studies, Vol. 22, No. 2, Pp. 217-237.
- Rahmani, J & Sharbafchizadeh, Z (2012), *Identity as Dynamic Process*, Layerd Identity of Iranian Immigrant in India, Journal of Iranian Cultural Research, Vol. 5, No. 18. [In Persian]
- Rajabi, P (2007), *Itinerary Sociology of Migration*, Tehran: Ameh Book Publisher. [In Persian]
- Ranani, M & Shirazi, H & Sadeghi, B (2014), *Analysis of Motivations for Iranian Migration Flow with Panel Pouya Model*, Journal of Economical Research, Vol. 49, No. 2. [In Persian]
- Redclift, V (2017), *The Demobilization of Diaspora: History Memory and 'Latent Identity'*, Global Networks, Vol. 17, No. 4.
- Rumbaut, RG (2012), *Educational Experiences of Generation 1.5*, In *Encyclopedia of Diversity in Education*, Edited by James A. Banks, 1-2. Thousand Oaks: SAGE Publications.
- Sabbagh, G & Bozorgmehr, M (1980), *High Status Immigrants: A Statistical Profile of Iranian in the United States*, Iranian Studies, Vol. Xxi, No. 3-۴.
- Safran, W (1991), *Diasporas in Modern Societies: Myths of Homeland and Return*, Diaspora, Vol. 1.
- Saidi, S (2016), *Representation of Identity Through Culinary Culture: An Ethnographic Study of Migration and Changes in Afghan Food Preferences in Iran*, Journal of Letter of Anthropology, Vol. 14, No. 24. [In Persian]
- Saidi, S (2018), *Juggling Between Two Worlds, Sociocultural Change in Afghan Immigrant Women's Identity in Germany*, LIT Verlag, Berlin.

بازنمایی وطن در میان‌ذهنیت مهاجران: رهیافتی نظری به دیاسپورای ایرانی ۱۵۳

- Saidi, S (2019), *Transnationalism and Gender: Iranian Women in Diaspora's Contribution to the Developmental Process of the Homeland*, Journal of Population, Vol. 25, No. 105-106. [In Persian]
- Saidi, S (2020), *Return Migration and Reintegration Challenges: Lived Experience of Expert Returnees Via Iranian Universities*, Quarterly Journal of Research and Planning In Higher Education, Vol. 25, No. 4. [In Persian]
- Salavati, B & Maleki, A (2018), *International Mobility of Students (Iran and the World)*, Sharif Policy Research Institute, Tehran. [In Persian]
- Savas, O (2014), *Taste Diaspora: The Aesthetic and Material Practice of Belonging*, Journal Of Material Culture, Vol. 19, No. 2.
- Sheffer, G (2006), *Transnationalism and Ethnonational Diasporism*, Diaspora, Vol. 15, No. 1.
- Silverstone, R (1993), *Television, Ontological Security and the Transitional Object*, Media, Culture and Society, Vol. 15.
- Snel, E & Engbersen, G & Leerkes, A (2006), *Transnational Involvement and Social Integration*, Global Networks, Vol. 6, No. 3.
- Sreberny-Mohammadi, L (2013), *Coe Shops and Cigarettes: On the 'Return' to Tehran of Young Diasporic Iranians*, Iranian Studies, Vol. 46, No. 1.
- Tavakol, M (2011), *Brain Drain: Problems And Solutions*, Islamic Perspective, Vol. 8. [In Persian]
- Tehrani, M (2017), *University, Communication and National Development in Iran, Via Khaniki*, H, Institute for Social and Cultural Studies, Ministry of Science, Research & Technology, Tehran. [In Persian]
- Tölölyan, K (1996), *Rethinking Diaspora(S): Stateless Power in the Transnational Moment*, Diaspora, Vol. 5, No. 1.
- Valizadeh, a & Alizadeh, SH (2015), *Armenian Diaspora: Opportunities and Threats for Iran*, Journal of Politics, Faculty of Law and Political Science, Tehran University, Vol. 45, No. 4. [In Persian]
- Van Houte, M (2016), *Return Migration to Afghanistan*, Moving Back or Moving Forward?, Palgrave Macmillan.
- Vertovec, S (1999), *Three Meanings of 'Diaspora', Exemplified among South Asian Religions*, Diaspora, Vol. 7, No. 2.
- Vertovec, S (2003), *Migration and Other Modes of Transnationalism: Towards Conceptual Cross-Fertilization*, The International Migration Review, Vol. 37, No. 3.
- Walsh K (2006), *British Expatriate Belongings: Mobile Homes and Transnational Homing*, Home Cultures, Vol. 3.
- Wilcock, C (2018), *Mobilising Towards and Imagining Homelands: Diaspora Formation Among U.K. Sudanese*, Journal of Ethnic and Migration Studies, Vol. 44, No. 3.
- World Bank (2019), *Record High Remittances to Low- and Middle-Income Countries in (2017)*, April 23, (2018), Available from: [Http://Www.Worldbank.Org/ En/News/Press-Release/\(2018\)/04/23/Record-High-Remittances-To-Low-Andmiddle-Income-Countries-In-\(2017\)](http://www.worldbank.org/en/news/press-release/(2018)/04/23/Record-High-Remittances-To-Low-Andmiddle-Income-Countries-In-(2017))

۱۵۴ فصلنامه علوم اجتماعی (علمی)، سال ۲۶، شماره ۸۷، زمستان ۱۳۹۸

- Zhou, M & Cai, G (2002), *Chinese Language Media in the United States: Immigration and Assimilation in American Life*, Qualitative Sociology, Vol. 25, No. 3.